

ستون اول

پژواک صدای زندانیان سیاسی

مبارزه زندانیان سیاسی در ایران به یکی از چالش‌های رژیم سرکوب و اختناق جمهوری اسلامی تبدیل شده است. دستگاه سرکوب رژیم می‌پندارد که با به بند کشیدن و شکنجه و دادن حکم‌های سنگین به زندانیان سیاسی و عقیدتی می‌تواند صدای حق طلبانه فعالین و پیشروان جنبش‌های کارگری و اجتماعی در ایران را خاموش سازد، ولی مبارزات شجاعانه زندانیان در زندان، خود به یکی از عرصه‌های فعال و موثر مبارزه بر علیه خود رژیم تبدیل شده و حمایت‌های وسیع افکار عمومی از آن‌ها، اکنون مطالبه آزادی زندانیان سیاسی و عقیدتی را به یک درخواست توده‌ای موثر مبدل کرده است.

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی در این دوره نیز به کيفرخواست و ابراز وجود سیاسی فعالین جنبش‌های اجتماعی در زندان‌های رژیم تبدیل شد و همایش‌ها و تظاهرات‌های پشتیبانی از زندانیان در داخل و خارج کشور را بدنبال داشت. از این روی شعار "آزادی بی قید و شرط زندانیان سیاسی" اکنون بطور واقعی به یکی از عرصه‌های مهم مبارزه تبدیل شده و هزینه‌درندگی و سرکوبگری را برای رژیم بالا برده است.

واقعیت این است که اعتصاب غذا، به عنوان یکی از جلوه‌های مبارزات زندانیان، عملاً به رزمندگان درون زندان‌ها تحمیل می‌شود. لذا لازم است کارگران و توده‌های مردم آزادیخواه به یاد بیاورند که مبارزه برای سست کردن بندهای اختناق در جهت سرنگونی جمهوری اسلامی به نوبه خود می‌تواند و باید از کانال مبارزه برای آزادی زندانیان بگذرد و همین امر شرکت وسیع آنها در این عرصه از مبارزه را ایجاب می‌کند. اگر توده‌های ضد دیکتاتوری و

تاثیر مرگ رفسنجانی بر ستیز باندهای رژیم

ارزیابی از نقش و تاثیر رفسنجانی به عنوان یکی از ستون‌های اصلی نظام بعد از مرگش بهانه‌ای شده است که این روزها دو گرایش اصلی جبهه بورژوازی ایران از زبان سخنگویانشان، دوباره افق‌های متفاوت خود در اوضاع سیاسی جاری و حفظ حاکمیت کلیت رژیم را بروز دهند.



" او رئیس جمهور ما نیست!"



دونالد ترامپ به مثابه منفورترین رئیس جمهور آمریکا ادای سوگند نمود. آنچه را که او در جریان تبلیغات انتخاباتی اش مطرح نمود هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که او یک فاشیست، یک راسیست و یک سکسیست تمام عیار است. بی‌جهت نبود که بلافاصله بعد از معلوم شدن نتایج انتخابات در بیش از پنجاه شهر آمریکا دهها هزار نفر با شعار " او رئیس جمهور ما نیست" به خیابانها ریختند.

مناسبات روز آوا با آمریکا



کولبری و کولبران و ضرورت سازمانیابی



بحثی پیرامون دستمزد

دستمزد با تورم " یکی از راه‌های رسیدن به این هدف است. کارگزاران رژیم بورژوا - اسلامی مدعی اند که، ارتقای دستمزد سبب بالا رفتن تورم و بدین ترتیب پایین آمدن قدرت خرید کارگران، کاهش سرمایه‌گذاری و بیکاری وسیع در جامعه می‌شود. آنان با طرح چنین بحث‌هایی به خیال واهی خود می‌خواهند کارگران را از مبارزه برای افزایش دستمزد پشیمان سازند و آنان را تسلیم وضع فلاکت بار موج کنند.



سرمایه داران تمامی ظرفیت و امکانات خود را بکار می‌برند تا حداکثر سود را از گردهای کارگران بیرون بکشند و این ممکن نیست مگر با کاهش هر چه بیشتر سطح دستمزد یا ثابت نگهداشتن آن از طرق گوناگون و به بهانه‌های غیر واقعی و با واداشتن کارگران به کار شدید و طاقت فرسا با ساعات طولانی تر. به میان آوردن بحث " رابطه

هلمت احمدیان

تأثیر مرگ رفسنجانی بر ستیز باندهای رژیم

و در مانورهای سیاسی خویش به بقا حاکمیت و باند نزدیک به خود، پاسداری کند.

اگر بخواهیم تعریفی کوتاه از شخصیت و نقش علی اکبر رفسنجانی ارائه دهیم، باید گفت که او نمادی بود از ذلت‌ها، تبهکاری‌ها، فریبکاری‌ها و جنایتکاری‌ها و تروریسم حکومت اسلامی.

مرگ او، برای باند سپاه خوشایند است، زیرا که وی را در حد یک مزاحم و سازمانده باندها و عناصر رقیب سپاه و اطلاعات سپاه و آنچه که به نام «اصولگرایان» و «جبهه پایداری» نامیده می‌شود، همانگونه که در انتخاب حسن روحانی دیدیم، موثر بود. به ویژه در انتخابات بسیار حساس در دوره ۱۲ ریاست جمهوری و روزهای حساس پیش روی که می‌تواند با مرگ و از کار افتادگی خامنه ای بحرانی تر شود.

این جناح هرچند نشان داد که در مرگ رفسنجانی سوگوار است، اما سیاهپوشی و چهره‌های غمناکشان، مملو از فریبکاری است، هرچند خدمات و نقش رفسنجانی به عنوان یکی از مهره‌های اصلی این رژیم چه در آن دوره ای که او تماما سیاست‌های این جناح را پیش می‌برد و چه زمانی که با آن، زاویه پیدا کرد و کوشید تا در نقش "معتدل" ظاهر شود و به عنوان سوپاپ اطمینان رژیم جمهوری اسلامی عمل کند، تعیین کننده بوده است، اما ذات سرمایه‌داری و حاکمیت اسلامی آن در صورت نیاز، از قربانی و سر به نیست کردن عزیزترین یاران و فرزندان خویش نیز، درنگ نکرده و نخواهد کرد. رفسنجانی، میانه بازی در میدان باندها را با دولت روحانی، به پایان رسانید.

رفسنجانی و اصلاح طلبی

تضاد درونی حاکمیت بورژوازی حاکم در ایران عمیق تر و واقعی تر و ساختاری تر از این است که بتوان آن را با زیگزاگ‌های فردی رهبران سنجد. جناح موسوم به اصلاح طلب رژیم از همان فردای بهمن ۵۷ به نمایندگی بازرگان و بنی صدر تا دو دوره ریاست جمهوری رفسنجانی، دو دوره خاتمی و یک دوره روحانی به درجات مختلف کوشیده است، تا نمایندگی آن بخش از بورژوازی ایران را داشته باشد که طرفدار «سرمایه‌داری آزاد» و خصوصی سازی‌ها و تطبیق سرمایه‌داری ایران با بازار جهانی و عادی کردن رابطه با غرب باشد. کارنامه رفسنجانی در این راستا تا آنجا که به پاسخگویی به این نیاز سرمایه‌داری بر می‌گردد، کاملاً آشکار است. او به آشکارا، بیشتر از همه در راستای جنگ ۸ ساله، ادامه آن، نفوذ بر خمینی، کشتارهای دهه ۶۰ و ۶۷، پیشبرد نیازها و سیاست‌های نئولیبرالیستی

ضد سرمایه‌داری در اشکالی که خود می‌آفرینند به میدان بیایند دیگر مبارزین سیاسی درون زندان‌ها برای رسیدن به خواست‌های خود ناچار نخواهند شد به شیوه پر مخاطره اعتصاب غذا متوسل شوند.

علیرغم این مسئله می‌دانیم که رسوایی پیدادگری ابزارهای سرکوب رژیم با رزم ستودنی و پرمخاطره زندانیان اعتصابی که جان‌های عزیز خود را به خطر می‌اندازند میسر گشته است - زندانیانی که تنها به دلیل عقاید و باورها و وظایف آزادیخواهانه و انسانی‌شان در زندانهای رژیم به سر می‌برند و با خطر مرگ دست و پنجه نرم می‌کنند.

صدای دادخواهی صدها تن از مبارزین سیاسی و فعالین جنبش‌های اجتماعی که تنها به اتهام دگراندیشی، دفاع از آزادی و حقوق بنیادی شهروندی، دفاع از مطالبات و حقوق کارگران، زنان، انسان‌های محروم و تحت ستم و تبعیض جامعه، پس از تحمل شکنجه و محکومیت‌های سنگین در گوشه زندان بسر می‌برند را باید هر چه بیشتر پژواک داد و این وظیفه ماست که فریاد زندانیان سیاسی و اعتصابی را رساتر سازیم.

رژیم جمهوری اسلامی مسئول مستقیم جان همه زندانیان، چه عادی و چه سیاسی و عقیدتی و دگر اندیش و زندانیان اعتصابی است. سران حکومت اسلامی مسئول خطری است که جان این زندانیان را تهدید می‌کند. آزادی موقت بعضی از زندانیان اعتصابی، ضمن آنکه یک مانور فریبنده و تاکتیک دستگاه سرکوب بورژوازی در ایران است، اما یک گام عقب نشینی زندانبانان حاکم در ایران نیز به شمار می‌آید. باید با همه شیوه‌های ممکن و موثر، که در روزهای اخیر شاهد برخی از آن‌ها بوده ایم، نه فقط کارزار حمایت از زندانیان اعتصابی، بلکه پیکار برای آزادی همه زندانیان سیاسی و عقیدتی را ادامه دهیم.

جهان امروز

مرگ رفسنجانی ستیز حاد در آستانه "انتخابات" ریاست جمهوری باندهای حکومت اسلامی را به سایه برد. دخالت خامنه‌ای در این رابطه ترمزی بود تا افشاگری‌های قوه مجریه به رهبری حسن روحانی و قوه مقننه به ریاست صادق لاریجانی برای دوره ای گذرا قطع شود. هر دو جناح رژیم در مرگ رفسنجانی به «سوگ» نشستند و در زمینه خدماتی که او به بقای جمهوری اسلامی کرده بود، به مسابقه برآمدند.

ارزیابی از نقش و تأثیر رفسنجانی به عنوان یکی از ستون‌های اصلی نظام بعد از مرگش بهانه‌ای شده است که این روزها دو گرایش اصلی جبهه بورژوازی ایران از زبان سخنگویانشان، دوباره افق‌های متفاوت خود در اوضاع سیاسی جاری و حفظ حاکمیت کلیت رژیم را بروز دهند.

رفسنجانی و جناح تمامیت خواه

قدرت و همراهی علی اکبر رفسنجانی با جناح سپاه و «اصولگرایان» از مرداد ماه سال ۱۳۷۶ که ریاست جمهوری وی به پایان رسید، رو به کاهش رفت. او که به رقیب اقتصادی و سیاسی باند سپاه تبدیل شده بود، با جابجایی قدرت دولتی به دست اصلاح طلبان، کوشید تا در میانه جناح‌ها، مانور دهد. رفسنجانی، بارها کوشید تا دوباره به ریاست جمهوری بنشیند که هرگز موفق نشد. سال ۷۸، در انتخابات مجلس ششم، نفر سی و یکم شد و با کمی تخفیف به نفر سی ام بالا کشیده شد تا او را تحقیر کنند و لقب «آقاسی» به وی داده شد. در سال ۱۳۸۴ در انتخابات ریاست جمهوری از محمود احمدی نژاد شکست خورد، در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ از میرحسین موسوی، کاندیدای اصلاح طلبان پشتیبانی کرد و از آن پس به گوشه رانده شد و برای همیشه حتی از امامت نماز جمعه، ریاست مجلس خبرگان، سلطه بر دانشگاه آزاد اسلامی برکنار شد و فرزندان نیز زندانی و یا از پست‌های حساس برکنار شدند.

در سال ۹۲، حتی برای چهارمین بار که در انتخابات ریاست جمهوری نامزد شد، شورای نگهبان، صلاحیت‌اش را مردود دانست. رفسنجانی، تنها، در سال ۹۲ با سازماندهی اصلاح طلبان حکومتی و تکنوکرات‌های پیرامون خود، و توافق پنهانی با خامنه‌ای، جناح سیاسی پروغریبی که کارگزاری نئولیبرالیسم را در صلاحیت خود می‌دانست، به خودنمایی و بازگشت به قدرت سیاسی امیدوار شد. او از جمله دیگران در کنار دولت حسن روحانی جبهه «اعتدالی» را مهندسی می‌کرد به آن تلاش که بتواند از سهم دزدی‌ها و چپاول خود محافظت کند

و تحمیل ریاضت اقتصادی و بیکاری و فقر و فلاکت بر گرده طبقه کارگر و زحمتکشان، نقش داشته است. اما می‌دانیم که روند این «خود تطبیقی اقتصادی» بدون تغییرات سیاسی و حقوقی و اداری و ایدئولوژیک در نظام جمهوری اسلامی مقدور نیست و او که بیش از همه رهبران به اصطلاح معتدل نظام در دستگاه رهبری حکومت نفوذ داشت، در این راستا، نتوانست دستاورد چندانی داشته باشد و نیز نتوانست برای اپوزیسیون لیبرالی رژیم در داخل و خارج از حاکمیت «پدري» کند.

از این روی، بر خلاف تصویری که از سوی اپوزیسیون سرگردان لیبرالی ایران از او ارائه می‌شود، مرگ وی تغییری نه در اختلاف‌ها و تناقض‌ها و نه در رقابت‌های ریشه‌دار و کهنه‌ای که به درازای عمر جمهوری اسلامی، تاریخ دارد، ندارد و نه می‌تواند این بالماسکه مراسم خاکسپاری و شعارهایی که از طرف بخشی از شرکت کنندگان در تشیع جنازه او داده شد، نسیمی دوباره بر روی اصلاح طلبان لیبرال بگشاید. برعکس، این جناح دولت-اصلاح طلبان است که یکی از مهندسان خود را از دست داده است.

صدها هزار نفری که در تهران ۱۲ میلیونی در خیابان‌های تهران در مراسم خاکسپاری او شرکت کردند، آینه‌ای است تمام نما از بی‌پرنسیبی، بی‌مسئولیتی، و عدم آگاهی تاریخی و سردرگمی طبقه متوسط، گروه‌بندی‌های سیاسی و عناصری که اعتراض و امیدهای خود را در انتخابات حکومتیان و شرکت در چنین مراسمی نشان می‌دهند و نیز بهره‌گیری این دو نگاه و گرایش در برخورد به نقش رفسنجانی را به نمایش می‌گذارد. این عزاداری و تقابل این دو راهکار ریشه در تاریخ جمهوری اسلامی دارد که بخشی از آن به تضادهای حل ناشدنی اقشار بورژوازی ایران بر می‌گردد و بخشی از بی‌افقی توده‌های مردمی که بیشتر از طبقه متوسط جامعه‌اند سرچشمه می‌گیرد و آنها در غیاب یک آلترناتیو کارگری و رادیکال، از فرصت‌ها "بهره" گرفته و اظهار وجود می‌کنند، در حالیکه این امر در موقعیت جمهوری اسلامی "با" و یا "بدون" رفسنجانی تغییری ایجاد نمی‌کند و بهره‌گیری اصلاح طلبان از این جنازه برایشان نان و آبی فراهم نمی‌آورد، همانگونه که زنده اش هم دیگر چندان کارساز نبود.

اصلاح طلبان حکومتی علیرغم فرصت‌های بزرگ و حمایت غرب و آمریکا نتوانستند این رژیم را به دلخواه خویش، استحاله دهند و یا معتدل و یکدست سازند، زیرا که این حکومت، برخلاف تبلیغات دروغین اپوزیسیون

لیبرال، نه اصلاح پذیر است و نه استحاله پذیر. اصول‌گرایان هم به حد کافی از رفسنجانی بهره بردند و با مرگ وی، نق زدن‌های و میانه‌بازی‌های لیبرالی چند سال اخیرش دیگر موی دماغشان نیست.

رفسنجانی و نگاه سوم

کشمکش‌های دور اخیر تحت عنوان "شفاف سازی" و بوق و کرنای خاکسپاری برای "مرد شماره دو" رژیم بار دیگر این سؤال را در مقابل ما قرار می‌دهد که گفتمان سوم که با کلیت رژیم با همه جناح‌هایش سرستیز دارد و برای تغییر رژیم از بالا و توسط قدرت‌های امپریالیستی نیز کیسه‌ای ندوخته کجا ایستاده است؟

واقعیت این است که این نامعتدلی و رام نشدن و تکیه بر افراطی‌گرایی در جمهوری اسلامی، نه از سر تحجر و نفهمی جناح «اصولگرا»، سران سپاه و امنیتی‌های سپاه، بلکه انتخابی آگاهانه بخشی از طبقه بورژوا-اسلامی ایران است. حاکمیت به خوبی از پتانسیل و قدرت انفجاری و روانشناسی جامعه با خبر است. سران رژیم بخوبی می‌دانند که بدون سلطه‌ی استبداد عربان نمی‌توانند یک روز هم بقاء یابند. حسن روحانی و دولتش با اعدام‌های چندین برابر دولت احمدی‌نژاد نشان داد که در استحکام حکومت دار و اعدام، لیبرالسم ایرانی و نئولیبرالسم پروغرب نیز جز سرکوب و اختناق و کشتار، بقایی نمی‌یابد. جامعه‌ای که هرگونه نسیم آزادی در آن، می‌تواند کلیت این رژیم را در هم پیچد، با تعمیق تضادهای طبقاتی و پتانسیل رادیکالیزه شدن جنبش‌های مطالباتی برای کل رژیم اسلامی خطری بالقوه است. جناح اصلی و صاحب قدرت این رژیم با پافشاری بر سرکوب و اختناق و چماق می‌خواهد شیخ سرنگونی را از خود دور سازد و جناح دیگر که هیچ راه و برنامه‌ای برای تحفیف بحران‌های اقتصادی و اجتماعی ندارد و تنها از رعایت قانون و «حقوق» دم می‌زند، کمتر از جناح مقابل از جنبش‌های توده‌ای نگران نیست. اختلاف این دو جناح که هر دو به تداوم حاکمیت این رژیم از دو منظر متفاوت می‌اندیشند، تنها در رویکرد به راهکارهای متفاوت حفظ این نظام است.

تشدید اختلاف‌های این دو جناح که معمولاً در آستانه «انتخابات»‌های این رژیم برای گسترش نفوذشان برای ارکان‌های حاکمیت است، قدمتی به درازای تاریخ این رژیم دارد. ایجاد توهم نیروهای اصلاح طلب به ویژه در بخش میانی جامعه، هر بار این بخش از جامعه را به انحراف می‌برد، به این پندارهایی که موسوی و خاتمی

و ... می‌توانند گزینه‌ای "کمتر بدتر" برایشان به ارمان آورد. با چنین رویکردهایی است که هنوز هم در کمبود آگاهی اجتماعی و آلترناتیو انقلابی سرنوشت ساز کارگری، این بخش گسترده به سپاه لشکر این سپاه بازی و معرکه گیری‌ها و جار و جنجال‌های تبلیغاتی جناح‌ها تبدیل می‌شوند.

افشاگری‌های هفته‌های اخیر دولت و قوه قضاییه تحت عنوان "شفاف سازی" در راستای کمک به همین امر است. دانه درشت‌ها به جان هم افتاده‌اند و اختلاس‌ها و دزدی‌های کلان و نجومی یکدیگر را افشا می‌کنند، تا در این راه خود را "خیرخواه تر" نشان دهند و در بی‌اعتباری مطلق، برای خود اعتبار بخرند و در سوگ "مرد شماره دو" رژیم با هم مسابقه دهند و هر کدام به دفاع از یکی از چهره‌های رفسنجانی، می‌خواهند رقیب مقابل را تضعیف کنند و در این کارناوال بی‌شرمانه، مانند همیشه مداحانی هم در میان بازندگان و راننده‌شدگان اپوزیسیون خارج از حاکمیت به این شعبده بازی‌ها و بقا حاکمیت یاری می‌رسانند.

مرگ رفسنجانی که موثرترین نقش را در کشتارهای دهه شصت، قتل‌های زنجیره‌ای، تحمیل ریاضت اقتصادی بر محرومان جامعه، سوپاپ اطمینان رژیم و ... را ایفا کرد، تنها سوژه‌ای گذرا در دعوی‌های خانگی جناح‌های بورژوازی است و تغییری در صورت مسئله، نخواهد داد. ناتوانی بورژوازی ایران برای حل بحران‌های فزاینده در جامعه، با چنین مضحکه‌هایی کنترل نمی‌شود. این رژیم از یک سو و در هر فرصتی که بدست می‌آید تحت فشار جنبش‌های اجتماعی بوده و از سوی دیگر تحت فشار سرمایه داری جهانی و بحران حاکم بر کل سرمایه در جهان، برای مهار و سر به راه کردن می‌باشد. فشار از بالا به خاطر اوضاع پیچیده و بحرانی منطقه و شکست تجربه‌های دخالت مستقیم نیروهای امپریالیستی در کشورهای هم جوار ایران در دستور کار نیست و توافق موسوم به "برجام" و حتی سخت‌گیری‌های احتمالی ترامپ در این رابطه تغییری در وضع موجود نمی‌دهد و ذره‌ای از این واقعیت نمی‌کاهد که تنها راه‌هایی از دست جمهوری اسلامی و استبداد مضاعف سرمایه‌داری در ایران، اتکا بر روندی انقلابی و جنبش انقلابی از پایین است. در جامعه ایران پتانسیل این راه سوم واقعیتی غیر قابل انکار است و هر روزه متکی به مبارزات کارگران، معلمان، زنان، جوانان و زندانیان سیاسی خود را نشان می‌دهد، وظیفه ماست که این روند را با یک استراتژی و رهبری سوسیالیستی طبقه کارگر تقویت کنیم.

نصرت تیمورزاده

"او رئیس جمهور ما نیست"

مقیاسی وسیعتر فرانودم بریتانیا جهت خروج از اتحادیه اروپا، روی کار آمدن دولتهای راسیستی در مجارستان و لهستان، رشد چشمگیر احزاب راسیستی در فرانسه، هلند، آلمان و..... همه‌ی اینها بیان آشکار این امر است که تمام مدل‌هایی که دست کم در نیم قرن گذشته اساس و بنیاد جوامع سرمایه داری را از بزرگ تا کوچک تشکیل می دادند شکست خورده و یا دست کم زیر علامت سوال رفته اند. همه‌ی مدل‌هایی که برای دوره ای رشد اقتصادی را به بار آورده بودند، اکنون به پایان خویش نزدیک می شوند. تمام تبلیغات دروغین ایدئولوگهای سرمایه داری و مدیای جمعی آنان مبنی بر رشد و شکوفایی اقتصادی در برابر واقعیت فقیرتر شدن گسترده تر بخش بزرگی از مردم جهان و به حاشیه رانده شدن آنان رنگ باخته است. این آن تغییر و تحول واقعی است که دارد اتفاق می افتد و این آن مولفه‌ی اساسی است که قطب بندی‌ها، عروجها و هرج و مرج حاکم برجها معاصر را توضیح می دهد. عدم درک این مولفه اساسی در بهترین حالت محدودیت تحلیل از پدیده‌هایی نظیر ظهور ترامپ، برکسیت، مارین لوپن در فرانسه، کازینسکی در لهستان، اوربان در مجارستان، حزب آلترناتیو برای آلمان و را به وجود آورده و احیانا به این تحلیل برسیم که بگوییم که مدافعین همه‌ی این پدیده‌ها مردمانی هستند که راسیست هستند که فقیرند، که متعصب اند، که احمقند و یا کسانی هستند که رای نمی دادند.

و درست همین عدم رشد و شکوفایی اقتصادی است که میلیون‌ها انسان را به فقر کشانده و یا به حاشیه رانده است. در امریکا به مثابه ثروتمندترین کشور جهان به طور رسمی چهل و سه و یک دهم میلیون نفر یعنی سیزده و نیم درصد از جمعیت در فقر زندگی می کنند. در میان سیاهپوستان این رقم معادل بیست و چهار و یک دهم درصد و در میان مهاجرین از آمریکای لاتین معادل بیست و یک و چهار دهم درصد است. و این البته خود شاخص دیگری از یک جامعه راسیستی است.

این را نمی توان کتمان کرد که بخش بزرگی از مردم امریکا خواهان این بودند که شرایط مصیبت بار کنونی پدیدانگند. این

درست است که بخش زیادی از مردم

ترکیبی از مدیران کمپانی‌های نفتی، ژنرال‌های بازنشسته، مدیران بانکها، مخالفین حفظ محیط زیست، زن ستیزان آشکار و بالاخره مخالفین سرسخت خدمات اجتماعی اند.

هفته نفری که تا اوسط ماه دسامبر جزو تیم همکاران ترامپ برگزیده شده اند در مجموع سی و پنج میلیارد دلار ثروت دارند. یعنی معادل چهل و سه میلیون نفر از جمعیت پایین جامعه.

رئیس کمپانی نفتی اکسوم موبیل به مثابه وزیر امور خارجه سهمی معادل دویست و چهل و پنج میلیون دلار در این کمپانی دارد. ترامپ که به خاطر روابط نزدیک رقیبش با وال استریت، حملات گسترده ای را علیه وال استریت و به خصوص بانک گلد من ساکس انجام داده بود، اکنون سه تن از مدیران این بانک را جزو تیم حکومتی اش انتخاب کرده است. سه تن از ژنرال‌های بازنشسته که در افغانستان و عراق نقش فرماندهی داشتند جز کابینه ترامپ هستند. وزیر کار او صاحب فست فودهای زنجیره ای با صد هزار شاغل در جهان می باشد. او یکی از سرسخت ترین مخالفین حداقل دستمزد، مزد بیشتر برای اضافه کاری و بیمه بیکاری برای شاغلین است. وزیر بهداشت او مخالف سرسخت سقط جنین بوده و طرح بیمه بیکاری همگانی را "جنون آمیز" می داند. وزیر آموزش او ثروتی معادل پنج و هشت میلیارد دلار داشته و برادرش صاحب مخوف ترین شرکت‌های ارتشهای مزدور شخصی می باشد. یکی از اهداف اعلام شده او خصوصی سازی گسترده آموزش است.

بسیاری از خود می پرسند چگونه ممکن شد که او انتخاب شود؟ آیا مردم امریکا و طبقه کارگر به راست چرخش پیدا کرده اند؟ کدام بخشهای سرمایه مالی از او پشتیبانی کرده اند؟ چرا اکثریت نظرسنجی‌ها غلط از آب درآمدند؟ چرا بخشی از به حاشیه رانده شدگان به یک میلیاردی رای می دهند و آمل و آرزوهایشان رابه کسی گره می زند که دره ای عمیق بین او و آنها وجود دارد؟ چه تحولاتی در اوضاع جهانی و جامعه امریکا به وقوع پیوسته است که انتخاب او را میسر ساخت؟ و دهها سوالی از این دست که می توانند طرح شوند.

واقعیت این است که ظهور ترامپ و حتی در



دونالد ترامپ به مثابه چهل و پنجمین رئیس جمهور امریکا، و به مثابه منفورترین آنها ادای سوگند نمود. آنچه را که او در جریان تبلیغات انتخاباتی اش مطرح نمود هیچ تردیدی باقی نمی گذارد که او یک فاشیست، یک راسیست و یک سکسیست تمام عیار است. بی جهت نبود که بلافاصله بعد از معلوم شدن نتایج انتخابات در بیش از پنجاه شهر امریکا دهها هزار نفر با شعار "او رئیس جمهور ما نیست" به خیابانها ریختند.

ابراز نگرانی بسیاری از مردم جهان از شخصی که می گوید "وقتی ما سلاحهای هسته ای داریم چرا نمی توانیم آنها را مورد استفاده قرار دهیم" یک نگرانی واقعی است. ترامپ رئیس جمهور می شود در حالیکه فقط بیست و پنج درصد از حائزین آرا به او رای داده اند. او حتی ۲/۹ (دو و نه دهم) میلیون رای کمتر از هیلاری کلینتون رقیب منفور خود داشت و میلیونها نفر از مهاجرین از شرکت در انتخابات محروم بودند. کابینه او ارتجاعی ترین و محافظه کار ترین بخشهای سرمایه مالی، تسلیحاتی و نفتی امریکایی را تشکیل می دهد. آن بخشی که بسیار کمتر از بخشهای دیگر در خارج از مرزهای امریکا فعال هستند. او در جریان تبلیغات انتخاباتی اش باتوجه به نفرت عمومی بخش بزرگی از مردم از وال استریت، هیلاری کلینتون را نماینده وال استریت و بخشی از رهبری سیاسی سنتی مستقر در واشنگتن نامید. هرچند که او کسانی را به عنوان همکاران خود معرفی کرد که جز رهبری سیاسی سنتی مستقر در واشنگتن نبودند ولی تیم همکاران او

از هشت سال حکومت اوباما دلسرد شده و حتی سمت گیری خود را از دست داده بودند. این درست است که برای بخش بزرگی از مزدبگیران، کاهش مزد و یا ثابت ماندن آن نتیجه اش کار دوم و یا سوم برای گذران زندگی و تامین معیشت بود. این درست است که صدها هزار نفر خانه های مسکونی خود را که از طریق وامهای دریافتی خریده بودند، از دست داده اند. این درست است که حملات راسیستی به رنگین پوستان نه تنها هیچگونه کاهشی نیافت بلکه بر دامنه اش افزوده شد. این درست است که علیرغم لفاظی های اوباما در مورد حفاظت از محیط زیست با توجه به گسترش اکتشاف و بهره برداری گاز و نفت به شیوه "فراکینگ"، تخریب محیط زیست رشد یافت، این درست است که تعلق آشکار کلیتون به رهبری سیاسی سنتی مستقر در واشنگتن و وال استریت زمینه گرایش بخشی از مردم به ترامپ گردید. این درست است که بیش از همه بخشهای میانی جامعه، سفیدپوستان و کارگران در



ایالاتی که در آنها در ده سال گذشته کارگران در مقیاس وسیع بیکار گشته بودند، به ترامپ رای دادند ولی همه ی اینها بازتاب همان عدم رشد و شکوفایی اقتصادی است که همه ی راه حل های جامعه ی سرمایه داری را به چالش کشیده است.

کافی است به داده های موجود در مورد آمریکا نظری بیفکنیم اگر در سالهای بین پنجاه تا نود قرن گذشته جهان دو قطبی سیمای جهان را مشخص می کرد و اگر با فروپاشی بلوک شرق برای مدتی کوتاه آمریکا هژمونی بلامنازع خود را بر جهان استوار ساخت، اکنون این هژمونی در نتیجه تضعیف آن ناشی از سیاستهای جهان گستری آمریکا هم در جهان غرب و هم توسط قدرتهای نوظهور نظیر چین و یا عروج مجدد روسیه به چالش کشیده شده است. اگر در سال ۲۰۰۰ تعداد صدوهشتاد و پنج انحصار از پانصد انحصار غول پیکر جهانی در آمریکا حضور داشتند در سال ۲۰۱۵ این رقم به صدوسی چهار رسیده یعنی سی و هشت درصد کاهش یافته است. اگر سرمایه گذاری خارجی آمریکا در سال ۱۹۹۰ معادل سی و دو نیم درصد بوده است در سال ۲۰۱۵ به بیست و دو و نه دهم درصد کاهش یافته است. حجم سرسام آور بودجه نظامی و هزینه های جنگی امپریالیسم آمریکا باعث گردیدند که بدهی دولت آمریکا

معادل صدوهفت و چهل و نه دهم درصد تولید ناخالص ملی یعنی سیزده و چهاردهم هزار میلیارد دلار رسیده و آمریکا مقروض ترین دولت جهان باشد. در مقایسه باید گفت که بدهی دولت روسیه معادل هجده و سی و نه دهم درصد و چین معادل چهل و شش و هفتاد و شش دهم درصد می باشد. بزرگترین بانکهای جهان بر مبنای بیلان مالی اکنون دیگر در آمریکا نبوده بلکه در چین هستند. "بانک صنایع چین" مقام اول را در جهان دارد. سهم چین در تعداد

سیاست ترامپ جهت بازگرداندن تولیدات به آمریکا باید در خدمت پایان دادن به این وضعیت باشد. اکنون نه تنها دیگر سخنی از قرار داد تجاری بین آمریکا و اروپا که در طول چهار سال گذشته در کمیسیونهای ویژه و پشت درهای بسته تهیه شده بود، نیست بلکه ترامپ اعلام کرده که قرارداد تجاری بین آمریکا و کانادا و آمریکا و مکزیک را نیز ملغی خواهد کرد. تهدید کمپانی فورد به سی و پنج درصد تعرفه گمرکی چنانچه در مکزیک تولید کند نقطه آغازین عملی کردن این سیاست است. با وجود اینکه در دوره دوم ریاست جمهوری اوباما، امپریالیسم آمریکا مرکز ثقل استراتژی نظامی خود را از اروپا به آسیا- پاسفیک انتقال داد، ولی شدت یافتن تنشهای موجود بین آمریکا و چین و تقابل این دو در دریای جنوبی چین پتانسیل انفجار را در خود دارد. این تغییر جغرافیای سیاسی در آمریکا بدون تردید تأثیرات مهمی در سطح جهان خواهد داشت.

در جمع بندی از مجموعه این داده ها باید بگوئیم شعار ترامپ مبنی بر "بازگشت به آمریکای بزرگ" پاسخی است به زیر سؤال رفتن هژمونی امپریالیسم آمریکا به مثابه یک ابرقدرت.

دولت ترامپ نماینده یک سیاست خارجی و نظامی تهاجمی تر، یک سیاست عقب نشینی از توافقات مربوط به محیط زیست، یک تهاجم عمومی به حقوق دمکراتیک و اجتماعی، علیه زنان، علیه مهاجرین، علیه جنبش صلح بوده و هجوم به تمام دستاوردهای طبقه کارگر از حق بازنشستگی تا بیمه های اجتماعی و حداقل دست مزد و علیه آزادی انتخاب زنان در مورد سقط جنین و اخراج مهاجرین است.

واقعیتش این است که جامعه آمریکا با عمیق ترین شکافهای تاریخ خود

به مناسبت گردهمایی اعتراض زنان
به ترامپ در ۲۱ ژانویه

فریاد خشم زنان

روبرو است این شکافها همه حوزه های زندگی اجتماعی را فراگرفته اند. تبعیض جنسیتی، راسیسم، میلیتاریزم و به حاشیه رانده شدن میلیونها انسان همه شکافهایی هستند که در بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان دهان باز کرده اند. میلیونها انسان احساس می کنند که به حال خود رها شده اند، به حاشیه رانده شده اند، آثاری از رشد و شکوفایی اقتصادی که دائما در بوق و کرنا دمیده می شود در زندگی آنها بازتابی نمی یابد، آنها از جهانی شدن که ارمغانش برای آنها بیکاری و فقر در ابعاد میلیونی بود، ذله شده اند. جستجو جهت یک بدیل به گرایش قدرتمندی تبدیل شده است. استقبال میلیونی مردم از "ساندرز" که باگفتمانهای "چپ" به میدان آمده بود یکی از این نمونه ها است و همه این ها در شرایطی است که بدیل رادیکال انقلابی و سوسیالیستی در چشم اندازی نزدیک نیست. قطبی شدن جامعه در اکثر کشورهای جهان بدون تردید به یک روند تبدیل شده است. این قطبی شدن نیاز به میدان آمدن بدیلهای جدید را می طلبد. بدیلهای گذشته بورژوازی در حال پوست انداختن هستند. دولت‌های رفاه، نئولیبرالیسم و حتی دخالت دولتها در جریان عظیم ترین بحران مالی و اقتصادی، افق ها و راه حل های خود را از دست داده اند. در مقابل جنبش های اعتراضی همه جا در حال بروز آشکار هستند هرچند که در میدیای جمعی به ندرت اخبار این اعتراضات انعکاس می یابد. اعتصاب پیروزمند چهل و پنج روزه چهل هزار نفر از شاغلین بزرگترین کمپانی تلفن های دستی "وریزون" در آمریکا که منجر به افزایش ده و نه دهم درصد مزد، افزایش حقوق بازنشستگی و بیمه بیکاری بود، خود نمونه ای از پتانسیل موجود در جامعه آمریکا است. اینکه همین امروزه در مراسم سوگند ریاست جمهوری ترامپ صدها هزار نفر خود را از شهرهای مختلف به واشنگتن رسانده و با پرچم های "او رئیس جمهور ما نیست" مراسم ادای سوگند او را همراهی میکنند می تواند طلیعه ی اعتراضات اجتماعی و مبارزات طبقاتی در آمریکا باشد. تردیدی نباید داشت که سیاست ترامپ عرصه های جدیدی از اعتراضات و مبارزات را خواهد گشود باید به استقبال این جنبشهای اجتماعی رفت.

بیستم ژانویه ۲۰۱۷

اول بهمن ۱۳۹۵

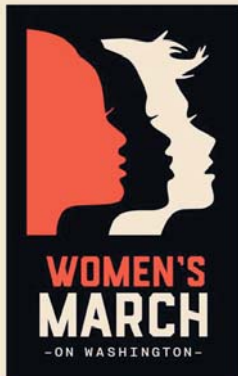
و این فریاد خشم ای زن!
زن طغیانگر و سرکش،
به سان گردبادی سخت،
وزان است بر فراز ما،
گزان است در میان شهر،
و امواجش که می تازد،
زند بر هر در بسته،
به درد آرد دل خسته.

و لیکن ای زن سرکش!
اگرچه دارد این فریاد،
نشان از یک غم خفته،
ولی این خشم کارا نیست،
چرا؟ چون تیز و برا نیست.
و تاریخ دیده است بسیار،
از این خشم و از این فریاد،
و این تاریخ هست بیدار،
و این تاریخ میگوید:
که این طوفان،
نمی تازد به سرچشمه،
به بهره یا که سرمایه،
نمی تازد به دولت،
خاج و عمامه.

و این تاریخ میگوید:
در این روزی که تو، سرکش!
به واشنگتن کنی فریاد،
بزرگ خصم ستم بر زن،
ولادیمیر لنین ما،
برفت و ما شدیم تنها.
و او کوه المپی بود،
و او بود گفت:
زن تولیدگر و دانا!
بتاز بر ریشه و بنیاد،
بزن بر رنج و استعمار،
بده کاخ ستم بر باد،
و شهرت را بکن آباد!

فریدون ناظری

بامداد ۲۱ ژانویه ۲۰۱۷



فرشید شگری

بحثی پیرامون دستمزد

رسمی" است.

شده است. البته ارزش مواد خام، فرسایش وسایل و ابزار (دستگاه‌ها) تولید، مقدار انرژی مصرف شده، و ... ارزش خود را به کالای تولید شده می‌افزایند. نتیجتاً درمی‌یابیم که ارزش کالاها بر بنیان مقدار زمان صرف نیروی کار به منظور تولید آنها تعیین می‌گردد، و قیمت‌ها و بهای محصولات در اصل آشکار کننده و یا بیان پولی نیروی کار تجسم یافته در کالاها هستند. نیروی کاری که صاحب‌اش در قبال فروختن‌اش، مزد می‌گیرد. اما نیروی کار چیست؟ نیروی کار کارگر بقول مارکس، «مجموع قابلیت‌های جسمی و فکری ای است که در وجود هر انسان زنده هست، و او آنها را در تولید اقسام ارزش مصرفی به کار می‌گیرد». مارکس می‌گوید، ارزش نیروی کار «عبارت است از ارزش وسایل زندگی ضروری برای تأمین بقای صاحب آن»، و دستمزد معادل و همتای قیمت نیروی کار است که از مجرای عرضه و تقاضای کل نیروی کار در بازار تعیین می‌شود. در جوامع بورژوازی این نیروی کار کالا است و سرمایه‌داران در بازار خرید و فروش نیروی کار، این کالا یعنی نیروی کار را می‌خرند و در پروسه‌ی تولید به مصرف می‌رسانند. نیروی کار کارگر تنها کالایی است که با مصرف شدن هر دم ارزشی بیش از ارزش خود تولید می‌کند. این را هم‌جا دارد اضافه کنیم که، کارگر در بخشی از روز کار ارزشی معادل دستمزد خودش را تولید می‌کند که بدان کار لازم می‌گویند، و ارزش تولید شده در ساعات باقیمانده یعنی کار اضافه، ارزش اضافه است که به جیب سرمایه‌دار سرازیر می‌شود. برای روشن شدن مسئله ذکر یک مثال ضروریست. اگر فرض کنیم، ساعات کار روزانه‌ی کارگران در یک واحد تولیدی هشت ساعت باشد، چهار ساعت آن کار لازم (کاری هم‌سطح و معادل دستمزد کارگران) است، و چهار ساعت دیگر آن کار اضافی (کار رایگانی که سرمایه‌داران استثمار می‌کنند) می‌باشد. آن قسمت از سرمایه‌ی کارفرما هم که به پرداخت دستمزدها اختصاص داده می‌شود، سرمایه‌ی متغییر، و قسمتی که صرف زمین، کارخانه، مواد خام، ابزارآلات تولیدی، و انرژی یا سوخت می‌شود، سرمایه ثابت است. در خصوص نرخ استثمار یا کسب ارزش اضافی از کار اضافی، و نرخ سود که با دستمزد کاملاً در ارتباط هستند، لازم به گفتن است که، نسبت ارزش اضافه به دستمزد (نسبت کار اضافه به کار لازم) نرخ استثمار \hookrightarrow

اما، سرمایه‌داران و دولت‌شان تمامی ظرفیت و امکانات خود را بکار می‌برند تا حداکثر سود را از گرده‌ی کارگران بیرون بکشند، و این ممکن نیست مگر با کاهش هر چه بیشتر سطح دستمزد یا ثابت نگهداشتن آن از طرق گوناگون و به بهانه‌های غیرواقعی، و یا واداشتن کارگران به کار شدید و طاقت فرسا با ساعات طولانی‌تر. به میان آوردن بحث‌گذاری "رابطه‌ی دستمزد با تورم" یکی از راه‌های رسیدن به هدف بازگو شده است. کارگزاران رژیم بورژوا - اسلامی، مدعی‌اند که، ارتقای دستمزد سبب بالا رفتن تورم و بدین ترتیب پایین آمدن قدرت خرید کارگران، کاهش سرمایه‌گذاری و بیکاری وسیع در جامعه می‌شود. آنان با طرح چنین بحث‌هایی به خیال‌واهی خود می‌خواهند کارگران را از مبارزه برای افزایش دستمزد پشتیبان سازند! مقصود تئورسین‌ها و مقامات و مشاورین اقتصادی رژیم از این نوع سخنان، منحرف کردن اذهان توده‌های کارگر، و تسلیم کردن آنان در برابر وضع فلاکت‌بار موجود است. پیداست تئوری فوق‌الذکر که کارگران را از خواست افزایش دستمزدهایشان منع می‌کند، بخاطر ضروری است که به سود سرمایه‌داران می‌رسد، و نه تورم یا گران شدن اجناس و مایحتاج روزانه! این نظریه یا تئوری ابداع صحیح نیست و می‌توان نادرستی آنرا بسادگی نشان داد. همیشه در همه‌جای دنیا نرخ گرانی و تورم (افزایش دائمی قیمت کالاها و خدمات) بیش از نرخ افزایش دستمزدها بوده است و اندک رابطه‌ای بین این دو موضوع وجود ندارد. بنا بر تحقیقات بعمل آمده در ایران طی سی و هفت سال اخیر قیمت‌ها در بازار بطور متوسط چند صد برابر شده‌اند، با این وصف میزان حداقل دستمزد تنها "دویست و پنجاه برابر" رشد داشته است. این وضع حاکی از آنست که قدرت خرید کارگران در طول این پیوند به کمتر از نصف تقلیل یافته است. بنابراین دلایل گرانی و تورم ربطی به افزایش دستمزد کارگران نداشته و نخواهد داشت. وانگهی، نوسان یا بالا و پایین رفتن دستمزدها در ارزش کالاهای تولید شده نیز تاثیری ندارد. ارزش کالاها بر طبق زمان کار صرف شده بابت تولید آنها مقرر و معین می‌شود، نه میزان دستمزدی که کارفرماها به کارگران پرداخت می‌کنند. عبارت ساده‌تر، چنانچه برای تولید کالایی حدود پنج ساعت کار لازم باشد، ارزش آن کالا عبارت است از ارزشی که ظرف پنج ساعت کار کارگران خلق

فردریش انگلس در جزوه‌ی مزد روزانه‌ی عادلانه برای کار عادلانه چنین می‌گوید: «سرمایه‌چیزی نیست به جز انبوهی از محصول کار. از این مطلب چنین نتیجه‌گیری می‌شود که مزد کار، بوسیله خود کار پرداخت می‌شود، و کارگر دستمزدش را از محصول کار خودش دریافت می‌کند. طبق آنچه معمولاً عدالت نامیده می‌شود، مزد کارگر باید عبارت از محصول کار او باشد، و این بر اساس اقتصاد سیاسی عادلانه نیست. برعکس، محصول کار کارگر نصیب سرمایه‌دار می‌شود، و کارگر سوای مایحتاج زندگیش چیزی عایدش نمی‌گردد، و به این ترتیب نتیجه‌ی نهائی این مسابقه‌ی غیرعادی رقابت عادلانه‌ی است که محصول کار کسانی را که کار می‌کنند بطور اجتناب‌ناپذیری در دست‌آنهائی که کار نمی‌کنند انباشته می‌سازد و محصول کار در دست آنها به صورت وسیله‌ی نیرومندی برای به بردگی گرفتن کسانی که آنرا بوجود آورده‌اند، در می‌آید». و کارل مارکس بر این مهم تأکید کرده است که: «پرچم کارگران نه مزد عادلانه، بلکه لغو نظام کار مزدی است.»

واضح است، تا سرمایه‌داری به حیات خود ادامه دهد، موقعیت کارگران از انسان‌هایی تحت استثمار و ستم به انسان‌های آزاد و فارغ از ستم و استثمار متحول نمی‌شود. تا نظام کار مزدی وجود داشته باشد، فروشنده‌گان نیروی کار بردگان سرمایه‌داران هستند. در ضمن نباید از یاد برد که مبارزات کارگران بر سر دستمزد، صرف نظر از میزان کسب موفقیت آن جدال‌ها، تنها نبرد آنان بر ضد آثار و عوارض ناشی از شیوه یا وجه تولید سرمایه‌داریست، و نه ستیزی همه‌جانبه علیه کلیت سیستم اقتصادی - سیاسی حاکم بر بشریت. حتی با فرض محال وادار ساختن کارفرمایان و دولت‌هایشان به پرداخت بیشترین میزان دستمزد که عملاً بالا رفتن استاندارد زندگی کارگران را در پی دارد، باز هم استثمار و تبعیض طبقاتی، شکاف میان فقر و ثروت، و اختلاف در بهره‌مندی از مواهب و نعمات مادی که بدست توانای کارگران تولید می‌شوند، هرگز منهدم نخواهند شد. با این وجود پیروزی در مبارزه برای افزایش دستمزد که بهبود در وضعیت معیشتی کارگران را دربر دارد، جزو عاجل‌ترین خواسته‌های کارگری به شمار می‌رود. در واقع امر، یکی از عرصه‌های با اهمیت مبارزه طبقاتی، تحت فشار قرار دادن سرمایه‌داران و دولت‌هایشان به هدف بالا بردن هر چه بیشتر سطح "حداقل دستمزدهای

بغایت مؤثری در متحد کردن کارگران، و تقویت مبارزات کارگری باشد. کارگران در مبارزات اجتناب ناپذیرشان برای افزایش مزد علاوه بر طبقه ی خود، منافع اکثریت اهالی را که کمرشان زیر بار سنگینی گرانی و تورم خم شده، نمایندگی میکنند. و سرانجام اینکه، مبارزه کارگران برای ارتقای شرایط زندگی آنان، نقش مهمی هم در معین ساختن سقف رفاهیات کلیه ی ساکنین کشور دارد.

با همه اینها، آنچه در مبارزات کارگری در جهت افزایش دستمزدها بسی جای تأمل دارد، و لازم است تا کارگران آگاه و رادیکال بدان توجه و عنایت داشته باشند، طرح، و عمومی کردن خواست افزایش دستمزدها آنهم چند درصد بیش از نرخ تورم، و یا میانگین هزینه یک خانوار شهری مطابق با آمار هزینه خانوار بانک مرکزی، می باشد. چرا باید کارگران ملزم باشند برای افزایش دستمزدهایشان قوانین کار سرمایه داری را مبنا بگیرند؟ چرا باید کارگران در «مبارزه و یا مذاکره» با بورژواها و دولت آنان، به قوانین ناعادلانه ی آنها رجوع کنند و یا طرف مقابل را ارجاع دهند؟

"افزایش حداقل دستمزد حتی به نسبت تورم" معنایی غیر از حفظ لقمه ای نان بخور و نمیر ندارد. افزایش حداقل دستمزد بر اساس نرخ تورم، که گویا بیست یا بیست و پنج درصد از نرخ تورم را شامل میشود، درجا زدن است و اندک بهبودی در زندگی کارگران پدید نخواهد آمد، زیرا کارگران ناچارند همان اندک دستمزد افزایش یافته را بابت تهیه ی کالاهای مورد نیاز و مایحتاج روزانه خود و خانواده هایشان که حالا سر به فلک کشیده اند، پرداخت کنند. بنابر آنچه گفته شد، بایسته است تا مبارزه ی کارگران جهت افزایش دستمزد در حد یک زندگی مرفه و انسانی با تلاش کارگران کمونیست برای تعمیق آگاهی سیاسی و طبقاتی توده های کارگر، و بدین سان به تصویر کشیده شدن افق سوسیالیسم، توأم گردد تا این جدال در چارچوب مبارزه ای تریدیونیونیستی یا تحدید مبارزه ی طبقاتی به تلاشی صنفی که مد نظر اکونومیست ها و رفرمیست هاست، محدود نشود.

بدون هر شبهه ای، در یکپنجهن حالتی و در بطن تداوم چالشهای کارگری است که زمینه های تشکلیابی کارگران در نهادها و تشکلات صنفی و سیاسی (حزب کمونیست)، فراهم میگردد، و آنگاه حرکتی آگاهانه بسوی برانداختن سرمایه داری و نظام کار مزدی از طریق سازماندهی انقلاب کارگری و ایجاد ساختمان سوسیالیسم آغاز خواهد شد.

نمایندگان کارگران که وابسته به تشکلی دولت ساخته و ضد کارگری اند، بر پایه ی اصل ۴۱ قانون کار ضد کارگری رژیم، تعیین خواهد گردید. تردیدی نیست، شورای عالی کار هیچوقت و هیچ زمانی نرخ رسمی تورم و یا سطح قیمت کالاهای مورد نیاز و استفاده ی کارگران را مبناء نگرفته است. به همین علت هر ساله سطح حداقل دستمزد کارگران مشمول قانون کار به صورتی محاسبه و معین شده که اکثریت کارگران و خانواده های ایشان به زیر خط فقر رانده شده اند. آخرین نرخ تورم اعلام شده از جانب بانک مرکزی مربوط به آذر ماه سال ۱۳۹۵ به میزان ۸٫۶ درصد است. این بدان معناست که، چنانچه طبق گفته های معاون وزیر کار، حداقل دستمزدها بر مبنای نرخ تورم فوق الذکر افزایش یابد، در آنصورت حداقل دستمزد سال ۱۳۹۶ کارگران تقریباً هفتاد هزار تومان رشد خواهد داشت و از هشتصد و دوازده هزار تومان، به هشتصد و هشتاد و دو هزار تومان در ماه خواهد رسید که سه تا چهار مرتبه زیر خط فقر است.

باری به هر جهت، افزایش یا کاهش دستمزدها بسرعت شرایط معیشتی کارگران، و همانگونه اشاره شد، از سوی دیگر میزان سود سرمایه داران را تحت تأثیر قرار می دهد، لذا مبارزه میان کارگران و کارفرمایان حول «دستمزد» بلاانقطاع و غیر قابل توقف است. در حالیکه گرانی، استمرار اخراج و بیکارسازی ها، عدم پرداخت بیمه های درمانی و سایر مزایای کارگری، و بیکاری میلیونی، اکثریت قریب باتفاق کارگران و خانوارهای کارگری ایران را چندین مرتبه به زیر خط فقر کشانده، و وضعیت مادی و معیشتی بسیار بد و فلاکتباری را به آنان تحمیل کرده، مبارزه برای افزایش دستمزد بسیار حیاتی است. این امر در اوضاع و احوال کنونی که رژیم سرمایه داری - اسلامی بار بحران سرمایه داری ایران را بر دوش کارگران انداخته، و برای رها ساختن اقتصاد کشور از فروپاشی، از هیچ نقشی بیشرمانه ای فروگذار نمی کند، اهمیت ده چندانی دارد. بنابراین، ضروریست تا توده های کارگر و رهبرانیشان کمافی السابق با همه توان و قدرت در پیکار برای افزایش دستمزدها شرکت کنند. تا زمانی که تولید سرمایه داری بر جوامع بشری تسلط دارد، و تا هنگامی که نظام کارمزدی در جای خویش ایستاده، مبارزه برای افزایش سطح دستمزدها هیچگاه کنار گذاشتنی نیست، زیرا متمتع شدن و نصیب بردن از یک زندگی انسانی با بالاترین درجه از رفاه یکی از مهمترین مسائل کارگران، و جنبش کارگری - کمونیستی است. وانگهی، مبارزات کارگران برای افزایش دستمزد، می تواند عامل

نامیده می شود؛ و نسبت ارزش اضافه به کل سرمایه ی بکار گرفته شده برای تولید مجدد آن (سرمایه ثابت + سرمایه متغیر) نرخ سود است. با این مختصر مشخص می شود که با کم و زیاد شدن دستمزد در ارزش کالا دگر گشتنی پدید نمی آید. در حقیقت، با کاهش دستمزد، نرخ استثمار و نرخ سود با افزایش مواجه می شود، و با افزایش دستمزد، نرخ استثمار و نرخ سود کاهش می یابد.

بدین ترتیب می بینیم افزایش دستمزد فقط نرخ استثمار و سود را پائین می کشد و در گران شدن قیمت کالاها و محصولات در بازار دخالتی ندارد. قیمت و بهای کالاها در بازار در هر زمانی دور و بر ارزش آن کالاها و بسته به میزان عرضه و تقاضا برای هرکالای معین تذبذب یا نوسان پیدا می کند. به دیگر کلام، چنانچه عرضه ی یک کالای معین بیشتر از تقاضای آن باشد، قیمت از ارزش کمتر خواهد شد. ولی اگر تقاضا برای یک کالای معین زیادتیر از عرضه باشد، آنگاه قیمت بیش از ارزش خواهد بود. در اینگونه اوضاع یا نوسان کردن قیمت نهایتاً سرمایه داران به منظور برقراری تعادل دست به اقداماتی می زنند، بدین نحو که اگر قیمت یک کالای معین بالاتر از ارزش آن قرار گیرد، در این صورت آنها سریعاً سرمایه ی خود را تا هنگام برقراری دوباره ی بالانس و تعادل، به آن رشته از صنعت انتقال خواهند داد. عکس این هم صادق است، یعنی وقتی قیمت به میزانی کمتر از ارزش خود افت کند، فی الفور سرمایه داران سرمایه ی خودشان را از آن بخش خارج نموده، و به بخش دیگری منتقل خواهند کرد تا عرضه ی کالا کاهش، و قیمت آن از نو افزایش یابد.

رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران چند سال پیش قصد داشت تا روش تعیین حداقل دستمزد را دگرگون سازد. یکی از طرح هایی که اقتصاددانان رژیم بجای تعیین حداقل دستمزد بر اساس اصل چهل و یک قانون کار (افزایش مزد به نسبت نرخ تورم اعلام شده از جانب بانک مرکزی و سبد معیشتی خانوار چهار نفره کارگری) توصیه کرده بودند، "تعیین دستمزد بر اساس بهره وری توسط کارفرماها" بود. اما بعدها معلوم شد که وزارت کار رژیم قادر نگردید این طرح را عملی سازد. کارشناسان اقتصادی حاکمیت همچنین طرح های دیگری از قبیل کنترل پایه ی پولی و نقدینگی را با ادعای فریبکارانه ی افزایش اشتغال، مطرح کردند. سرانجام، همه ی این طرح ها و مباحث بدور انداخته شد و حداقل دستمزد کارگران کماکان توسط "شورای عالی کار" مرکب از نمایندگان دولت، کارفرمایان و باصطلاح

قریدون ناظری

مناسبات روز آوا با آمریکا

(بخش دوم)



مقدمه:

من در بخش اول این مقاله کوشیدم در حد امکان گرایش چپ در برخورد به مناسبات آمریکا را معرفی کنم. به نظر می رسد که فعالان و تشکل‌های تحت تاثیر این گرایش، که هدایت اوضاع در روز آوا و شمال سوریه را به عهده داشته‌اند در شرایط بسیار پیچیده سوریه به خوبی عمل کرده باشند. مفید خواهد بود اگر به لحاظ تاریخی تجربه روز آوا بر بستر تلاش نیروهای سیاسی و شخصیت‌های صاحب‌نظر برای ارائه یک بدیل در مقابل وضع موجود در جهان و منطقه نگریسته شود. درک اینکه سیستم سرمایه داری به صورت موجود آن کار نمیکند در میان چپ و راست در جهان عمومیت بیشتری پیدا کرده است. هر بخش دارد بدیل خود را ارائه میدهد. فعالان راست به راست تر چرخیده و کارگران مهاجر و پناهندگان را عامل مصائب موجود قلمداد میکنند. آنها میکوشند تا آنجا که شدنی است دموکراسی بورژوازی غربی را به زیان اکثریت مردم ضعیف کنند، کارگران و زنان را بی حقوق تر نمایند تا از خیزش بسیار محتمل کارگری - توده ای علیه کلیت نظام سرمایه داری جلوگیری نمایند. آنها تمام اقدامات انجام شده برای حفاظت از محیط زیستی را زیر پا میگذارند به این امید که رونق اقتصادی را احیا نموده و از خطر موجود برهند. آنها در همین راستا دولت را هرچه بیشتر در خدمت سرمایه قرار میدهند و برای اینکار خود سرمایه داران می کوشند به جای سیاستمداران به جلو صحنه بیایند (نظیر کابینه ترامپ). آنها سازمان های غیر حکومتی (ان جی او) ویژه خود را در راستای اهدافشان فعالتر نموده اند. چپ ها (که عمدتاً در یک چارچوب سوسیال دموکراتیک و دولت رفاه موضع میگیرند) بر عکس در جهت تقویت دموکراسی کارگری، مردمی و مشارکتی در محل میکوشند و هیچگونه اشاره ای به ضرورت در هم شکستن دولت نمی کنند. آنها روی بهبود شرایط کاری و معیشتی کارگران، اقتصاد کنوپراتیو، برابری زن و مرد و محافظت از محیط زیست تاکید می کنند. ان جی او ها با گرایش مردمی و نیروهای چپ به دلایل مختلف، از جمله تفرقه، ضعف مالی و رسانه ای توان زیادی در تاثیرگذاری بر اوضاع را ندارند، اما دایره تاثیراتشان در حال گسترده

شده است. در میان چپ‌ها کمونیست‌ها، گرچه زمینه مادی نیرومندی دارند، اما در حال حاضر در موقعیت ضعیف تری قرار دارند.

گرایش راست در روز آوا:

امید بستن به دولت‌های غربی و بویژه آمریکا به عنوان راه اصلی نجات هم در میان مسئولین و فرماندهان در روز آوا طرفدار دارد و هم در میان توده مردم. در برنامه ماه ژوئن ۲۰۱۵ "افق" برابری "نمونه ای از گرایش مذکور در میان مردم به روایت روایت درآمده است. در آن به به گفتگویی زنده اشاره می شود که در خیابان کوبانی بین اعضای (یگان های مدافه زنان "ی پ ژ") و مردم جریان پیدا می کند. مردم میگویند اگر پشتیبانی هوایی آمریکا نمی بود پیروزی بر داعش در کوبانی حاصل نمی شد. آنها میگویند در حال حاضر نیز برای بازسازی شهر آمریکا باید به کمک بیاید و گرنه شهر به صورت ویرانه باقی خواهد ماند. گریلاها استدلال میکنند که نیروی اصلی نجات شهر (ی پ گ) و (ی پ ژ) بودند و اکنون نیز خود مردم می توانند با اتکا به نیروی سازمانیافته خودشان شهر را از نو بسازند. (۱)

اکنون نمونه هایی از مواضع مسئولینی را نقل میکنم که رابطه با آمریکا را استراتژیک خوانده و یا نسبت به آن توهم پراکنده می کنند:

- الهام احمد، عضو کمیته اجرایی (تف دم) در مصاحبه با زانا کایا (۲) می گوید که ارتباط با آمریکا هم سیاسی و هم نظامی است و مدعی می شود که دولتین آمریکا و روسیه طرح آنها (یعنی "سیستم فدرال دموکراتیک شمال سوریه") برای دموکراتیزه کردن سوریه را پذیرفته اند. (۳) او میگوید که جلسات متعددی که آنها با آمریکا داشته اند خوب پیش رفته و دولت آن کشور رفتارشان نسبت به "کردها" را تغییر داده است. الهام مدعی میشود که آمریکایی ها گفته اند که نیروهای نظامی و سیاسی (تاکید از من است) شان را به رسمیت می شناسند و به حمایت خود از آنها ادامه می دهند. او میگوید آمریکا در دیپلماتیک جدیدی به روی "کردها" گشوده است. به ادعای او روسیه و آمریکا "نیروهای دموکراتیک سوریه" را به رسمیت می شناسند. از نظر الهام روسیه و آمریکا به این نتیجه رسیده

اند که به طور کامل "کردها" را حمایت کنند. او مدعی است که کشورهای خارجی "کردها" را به رسمیت شناخته اند و میگویند سوریه بدون "کرد" وجود نخواهد داشت. او مدعی میشود که مقبولیت پ ی د به خاطر اینست که این حزب، که روز آوا را دارای سیستم و موقعیت سیاسی کرده، به عنوان حزب قانونی شناخته شده است.

تلال سیلو، سرهنگ پیشین ارتش سوریه و سخنگوی "نیروهای دموکراتیک سوریه SDF"، نیز به دفعات از استراتژیک بودن رابطه با آمریکا صحبت کرده است.

رسانه های متعلق به گرایش راست تلاش میکنند این واقعیت آشکار را از چشم مردم پنهان کنند که دولت آمریکا به دلیل منافع امپریالیستی و ارتباطش با دولت ترکیه مناسباتی مقطعی با نیروی نظامی کانتون ها، یعنی ی پ گ/ی پ ژ برقرار کرده است. آنها در تمام نقل قول ها از مقامات آمریکایی فقط بخش هایی را بازتاب می دهند که در ستایش فداکاری های نظامی "نیروهای نظامی کرد" بیان می شوند. آنها همه جا اصطلاح "مورد استفاده قرار دادن کردها" را به "همکاری کردن با کردها" تغییر می دهند. (۴) آنها نسبت به این امر هشدار نمی دهند که فرماندهان نظامی آمریکا با برنامه ای حساب شده میکوشند از طریق جذب هرچه بیشتر نیروهای نظامی فراری ارتش سوریه و سران قبایل طرفدار غرب به صفوف "نیروهای دموکراتیک سوریه" و هل دادن آنها به رهبری بالانس قوا به زیان گرایش چپ را تغییر دهند.

"سیستم فدرال دموکراتیک شمال سوریه":

هر دو گرایش در کانتون ها و "سیستم فدرال دموکراتیک شمال سوریه" کوشش میکنند رسمیت و قانونیت نوعی از حاکمیت مورد نظر خود را به آمریکا و دول صاحب نفوذ در سازمان ملل تحمیل کنند. به همین جهت هم در گرایش چپ میل به سازش با آمریکا و غرب وجود دارد، هم در گرایش راست مقاومت برای حفظ هرچه ممکن تر دستاوردهای سیستم خود مدیریتی به چشم می خورد. در هر حال هر دو گرایش تحت تاثیر رادیکالیسم

به طرف آسیا" (۶) را در پیش گرفت. بر طبق این سیاست قرار بود منافع امپریالیستی آمریکا در منطقه خاورمیانه عمدتاً توسط اسرائیل، ترکیه، عربستان و کلاً متحدین آن در منطقه محافظت شود.

سیاست "چرخش به طرف آسیا" خلایبی ایجاد کرد و به دولت روسیه امکان داد تا در سوریه دست بالا را پیدا کند. اکنون این دولت روسیه است که با ترکیه (منهای جمهوری اسلامی ایران) مسئله صلح در سوریه را هدایت میکند. (۷) اکنون این دولت است که میکوشد حکومت بعث را قانع کند (یا کرده) تا به کردستان سوریه خودمختاری موقت چهار ساله بدهد. (۱ و ۷/۲) اما روسیه به دلایل اقتصادی، نظامی و سیاسی قادر نخواهد بود برای مدتی طولانی این نقش را ایفا کند و سرانجام این دولت امپریالیستی آمریکا خواهد بود که در راس تلاش ها برای شکل دادن به آینده سوریه قرار خواهد گرفت.

آینده محتمل روز آوا:

در دنیای بحران زده امروز هیچ چیز قابل پیش بینی دقیق نیست. اما با توجه به گزارشات، اطلاعات و اخبار در دسترس می توان مواردی را تخمین زد. در حال حاضر اس دی اف (از جمله ی پ گ به مثابه نیروی اصلی آن) با دولت آمریکا منافع مشترک نظامی دارند. این دولت قصد ندارد نیروی زمینی (منهای معدودی جهت آموزش) برای جنگ با داعش اعزام کند؛ در نتیجه به (اس دی اف)، به عنوان پیاده نظام احتیاج دارد. (اس دی اف) نیز برای تداوم عملیات خود علیه داعش نیاز به حمایت هوایی و پشتیبانی لجستیکی و تسلیحاتی آمریکا دارد. باید داعش از رقه بیرون رانده شود تا روزآوا و شمال سوریه از خطرات حمله مستقیم آن در امان بمانند. به نظر می رسد که با تصرف رقه ی پ گ/ی پ ژ به اهداف نظامی خود رسیده باشند. با تحقق این امر فایده این نیرو برای آمریکا بسیار کم خواهد شد.

در صورت فقدان تحولاتی مردمی در مثلاً ترکیه و یا ایران سناریوی محتمل اینست که اوضاع به ضرر گرایش چپ در کانتون ها سیر خواهد کرد. گرچه روحیه مقاومت در میان مردم و فعالین بالاست، اما بافت طبقاتی و ایدئولوژی حاکم بر سیستم خود مدیریتی در روزآوا و "سیستم فدرال دموکراتیک" ←

حفظ بعضی نقاط (نظیر بخش هایی از قامیشلو) در دست حکومت بعث و دادن مقادیری اسلحه توسط ارتش به (پ ی د) بوده است. در هر حال پس از خروج ارتش از اکثریت مناطق روزآوا (پ ی د) راه سومی را در خلاف جهت حکومت مرکزی و اپوزیسیون مرتجع و شوونیست آن در پیش گرفت. این حزب ایجاد یک سیستم کمونال (خود - مدیریتی)



در منطقه را هدایت کرد که دستاوردهای بسیار ارزشمندی حاصل کرده است. وجود چنین سیستم دموکراتیکی خیلی به زیان حکومت دیکتاتوری بعث عمل کرده و میکند. دولت که این را به خوبی تشخیص داده تا کنون علیه سیستم کمونال دست به توطئه های ناکامی زده و در چند نقطه به لحاظ نظامی با (پ ی گ) درگیر شده و شکست خورده است. در خبرها آمد که در ۲۷ دسامبر ۲۰۱۶ دولت سوریه طی دیداری از "کردها؟!" خواسته در انتخابات آینده از انتخاب بشار اسد پشتیبانی کنند، از فدرالیسم دست بکشند و پرچم رسمی ترکیه در مراکز رسمی برافرازند. تداوم فعالیت ها به شیوه ی قبل می تواند نمایانگر این واقعیت باشد که این پیشنهادات رد شده اند.

در مقابل گزارشاتی در دست است دال بر اینکه علیرغم خواست حکومت ترکیه و بنا به تمایل دولت روسیه کابینه بشار اسد با نوعی از خودمختاری در کردستان موافقت کرده است. اگر این گزارشات معتبر باشند آنگاه باید دید آیا دولت روسیه در آینده چه مناسباتی با دولت ترکیه برقرار کرده و می تواند چه جایگاهی در سوریه ی آینده داشته تا قادر باشد در جهت تحقق این هدف کمک کند. این مسئله به توضیحی نیاز دارد.

کابینه او با ما برای دور نگهداشتن حکومت چین، به عنوان رقیب اصلی، از خاورمیانه و کلاً مهار آن در جهان طی یک پروسه که از ۲۰۱۱ شروع شد و در ۲۰۱۴ تثبیت گردید سیاست "چرخش

مردمی جنبش هستند.

⇨ خبرگزاری هاوار در ۲۹ دسامبر ۲۰۱۶ گزارش داد که مجلس موسسان نظام فدرال دموکراتیک شمال سوریه "پیش نویس قرار داد اجتماعی" را تصویب کرده است. با توجه به آخرین اطلاعاتی که من به کردی سورانی، فارسی و انگلیسی به آنها دست یافته ام می توان حدس زد که این پروژه نوعی مصالحه بین دو گرایش و برای مقبولیت بخشیدن به آن نزد دولت های مورد نظر است. گرچه برای به دست دادن یک ارزیابی دقیق باید منتظر کسب اطلاعات بیشتر بود. اما مسائلی هست که به شیوه ای احتیاط آمیز می تواند موید دآوری فوق باشد. برای مثال:

ال - مونیاتور (۵) در ۲۲ جولای ۲۰۱۶ نوشت کلمه "روزآوا" از نام سیستم فدرال حذف شده است. کلمه "روزآوا"، بر عکس نظر ناسیونالیست ها، نماد کردی بودن سیستم حاکم در روزآوا نیست. این

کلمه اکنون و در سطح جهانی مظهر سیستم "کمونال، شورایی و کانتونی" کردستان سوریه می باشد. این سیستم دموکراتیک مشارکتی و از پائین، در کنار تلاش برای عملی کردن برابری کامل زن و مرد و با دفاع همه جانبه آن از اقتصاد کنوپراتیو (تعاونی) به شدت مورد تنفر تمام حکومت ها و احزاب بورژوازی و ارتجاعی است.

نمونه دیگری که میتواند نشانه تسلیم گرایش چپ در مقابل گرایش راست باشد این امر است که در پیش نویس سربازگیری به مردان منحصر شده است. این تسلیم طلبی در شرایطی انجام گرفته که "یگان های مدافع خلق/ی پ ژ" و آموزش نظامی توده ای زنان در روزآوا نظرات جنبش پیشرو در دنیا را به طرف کانتون ها جلب کرد و در خود روزآوا نیز پایه قدرت زنان در جامعه مردسالار کردستان به حساب می آید.

روابط با دولت سوریه و مواضع گرایشات:

دولت سوریه در جولای ۲۰۱۲ اکثریت مناطق کردستان سوریه (روزآوا) را زیر فشار مبارزات خود ساکنین کردستان و سایر بخش های اپوزیسیون ترک کرد. شواهد و گزارشاتی در دست است دولت سوریه و ارتش آن در شرایطی که ناچار به عقب نشینی بوده با حزب اتحاد دموکراتیک (پ ی د) توافقاتی حاصل کرده است. به نظر می رسد حاصل این توافقات

شمال سوریه" به گرایش راست میدان خواهد داد تا با تغییراتی اندک در حاکمیت سوریه موافقت کند.

موضع کمونیست ها:

موضع کمونیست ها بر اساس منافع جنبش کارگری و کمونیستی تعیین خواهد گردید. جنبش و حاکمیت شورایی روزآوا به دلایل چندی قابل پشتیبانی است که از جمله میتوان به دستاوردهای اشاره کرد که در مسیر مبارزه برای تحقق سوسیالیسم مفید باشد. این کلام به این معنی نیست که خود جنبش و حاکمیت شورایی روزآوا در حال حاضر این قابلیت را دارد که به جامعه ای سوسیالیستی فراروید. گرچه بیگمان گرایش سوسیالیستی در جنبش و حاکمیت شورایی روزآوا حضور محسوس دارد، اما تقویت این گرایش منوط به خیزش ها و انقلابات کارگری سوسیالیستی در منطقه می باشد.

در هر حال، همانطور که نوشته شد، دستاورد های این جنبش می تواند برای جنبش سوسیالیستی مفید باشد. برای نمونه: تمام رسانه های بورژوازی به اشکال مختلف در بوق میکنند اگر مردم آقا بالاسری (نظیر پلیس و دولت) نداشته باشند دچار مصائب بسیار شده و حتی نابود خواهند شد. اما مردم روزآوا، مردمی که به زور و از نظر اقتصادی عقب نگهداشته شده بودند، ثابت کردند در خاورمیانه پایمال شده توسط امپریالیسم آمریکا و دول منطقه و جنگ هولناک داخلی مردم میتوانند خود حاکم بر سرنوشت خود باشند و زنان و مردانشان نیروهای دفاع از خود خوب سازمانیافته و بسیار توانا سازمان دهند.

در حال حاضر جنبش و حاکمیت شورایی روزآوا تحت رهبری خطی است که مستقل از دولت آمریکا و با در نظر گرفتن منافع مردم عمل می کند. این گرایش راستین مردم متشکل در سیستم کمونال در روزآواست و به همین جهت گرایش راست را به دنبال می کشد. اما همانطور که گفته شد پا به پای روشن شدن افق "ایجاد ثبات در سوریه" و نشان دادن نوعی انعطاف از جانب حکومت مرکزی برای ایجاد نوعی خودمختاری گرایش راست موضع قویتری پیدا خواهد کرد. این وضع در تداوم خویش و با عادی شدن وضع اقتصادی جناح چپ را احتمالاً به تمامی از قدرت دور خواهد کرد.

اما اینجا نکته ظریفی را باید مد نظر داشت. با توجه به سناریوی محتمل یاد شده هم اکنون نمی توان حکم کرد که (ی پ گ/ی پ ژ) و

لاجرم کانتون ها زیر کنترل کامل دولت آمریکا قرار گرفته اند. این موضع غیر واقعی است، در عمل ایجاد انفعال خواهد کرد و در شرایطی که پشتیبانی وسیعتر و نیرومند تر کمونیست ها از سیستم خود مدیریتی روزآوا ضروری تر می باشد این موضعگیری لطمه بیشتری خواهد زد.

زیر نویس ها و منابع

(۱) در این گفتگو که به شیوه نقل به معنی مورد اشاره قرار گرفت گریلا ها موضع چپ را نمایندگی میکنند که در بخش اول مقاله مورد بحث قرار گرفت.

(۲) TEV-DEM: "There Can Be No Democratic Syria Without Rojava" - ۲۷ Oct ۲۰۱۵, The Rojava Report

The interview was conducted with Ilham Ehmed by Günay Aksoy Zana Kaya for Özgür Gündem

(۳) همانطور که در بخش اول مقاله نقل شد مقامات وزارت خارجه (سیستم فدرال دموکراتیک شمال سوریه) را رد کرده اند. گرچه در خبرها آمده که روسیه با نوعی فدرالیسم (و نه ضرورتاً فدرالیسم مورد نظر "تف دم") نظر مساعد نشان داده، اما در این مورد سند و یا حتی نقل قولی از مقامات رسمی این کشور در دست نیست.

(۴) خبرگزاری فرات سخنان رکس تیلرسون، نامزد ترامپ برای پست وزارت خارجه، در روز ۱۱ ژانویه در سنای آمریکا را چنین گزارش کرده است:

"وانشننگن دی سی - خبرگزاری فرات رکس تیلرسون، نامزد پیشنهادی دونالد ترامپ برای مقام وزارت خارجه ایالات متحده آمریکا طی سخنانی در کنگره آمریکا حمایت خود را از نیروهای کرد در سوریه که در حال مقابله با داعش هستند اعلام کرد

تیلرسون که برای ادای سوگند در پست خود روز گذشته در کنگره آمریکا حاضر شد بر ادامه همکاری با نیروهای کرد در سوریه و بازگشت آرامش به منطقه تاکید کرد و گفت که اگر پیمانی در دولت پیشین آمریکا در این باره بسته شده باشد آن را به روز کرده و ادامه خواهیم داد."

در اینجا اصطلاح (using) از جانب رکس قلم گرفته شده است:

Tillerson stated in his Senate confirmation hearing "we should be renewing the coalition using the Syrian Kurds who have been our greatest allies on the ground there"

تیلرسون در جلسه یاد شده روی بهبود روابط با ترکیه تاکید کرد و خود این نکته به این معناست که به محض سرکوب داعش توسط نیروهای دموکراتیک سوریه مواضع اصلی خود در جهت عقب نشاندن مدل کمونی و حتی فدرالیسم را به عقب خواهد راند. البته همینجا باید یادآور شد که (ی پ گ/ی پ ژ) در به عقب راندن داعش از شهر رقه و کل نقاطی نیاز دارند که می تواند امنیت روزآوا و شمال سوریه را به خطر بیندازد.

After approving constitution, (۵) what's next for Syria's Kurds? Al Monitor July ۲۰۱۶ ۲۲

America in a New World (۶) MICHAEL MANDELBAUM

(۷) این کشور گفتگوی صلح در "آستانه"، پایتخت قزاقستان، را سازمان داده که قرار است در ۲۳ ژانویه در آن شهر برگزار شود. نیروهای سوریه دموکراتیک (SDF) به گفتگو دعوت نشده است. "شورای ملی کرد"، که به بارزانی نزدیک بوده و مورد تایید دولت ترکیه می باشد ادعا کرده که به کنفرانس دعوت شده است. این نیرو کاملاً مخالف سیستم کمونال در روزآوا بوده، علیه آن عمل کرده و به همین جهت نفوذ چندان در آنجا و شمال سوریه ندارد. بعضی گزارش ها حاکی از آنند که دولت آمریکا خواهان شرکت (پ ی د) و (اس دی اف) در این گفتگوها شده اند. اما یکی از مقامات دولت ترکیه، که هنوز هم از پول نفت داعش تغذیه میکند و اسناد پشتیبانی آن از این نیروی اسلامی تروریست همه جا منتشر شده، گفته (اگر پ ی د) را دعوت میکنید داعش و النصره را نیز دعوت کنید) این گفتگو یک زست صرف از جانب روسیه است و تأثیری در سرنوشت آینده سوریه و لاجرم روزآوا و شمال سوریه نخواهد داشت.

(۱/۷): خبر زیر توسط کردپرس از اسپوتنیک نقل و خبرگزاری های دیگر آنرا پخش نکرده اند:

۵ شرط کردهای سوریه برای مذاکره با دولت مرکزی ۲۰۱۷-۱۴-۰۱

(۲/۷) کرد پرس این خبر را از "ZERnews" نقل کرده و جای دیگری دیده نشد:

دولت سوریه با اعطای خودمختاری موقت به کردهای سوریه موافقت کرده است ۲۰۱۷-۱۲-۰۱

برای دیدن این دو خبر و از طریق عناوین آنها به گوگل مراجعه کنید.



عباس منصوران

کولبری و کولبران و ضرورت سازمانیابی

تا از تیرگاه پاسداران اسلام بگذرند و بگریزند از رود و کوه بروند و بازگردند و به آن امید که زنده بازآیند و نانی به سفره‌ی خالی آورند. اینان از کجا رویده می‌شوند!

اقتصاد «مقاومتی»

محمدباقر الفت، معاون پیشگیری قوه قضاییه، «اقتصاد مقاومتی» رهبرش را اینگونه می‌نماید: «تعطیلی ۶۰ درصدی واحدهای صنعتی را محصول اوضاع نابسامان قاچاق» و می‌گوید: «کاهش تولید داخلی از ثمرات قاچاق است. تعطیلی واحدهای تولیدی اعم از کشاورزی و صنعتی و واحدهای اقتصادی، خدماتی و حمل و نقل بیمه و در نهایت افزایش بیکاری و تورم را در پی خواهد داشت.»

این عنصر حکومتی دستیار آیت‌الله صادق لاریجانی، شاه-دزد ولایت، رئیس قوه قضاییه، لیستی بلند از «پوشاک، کالاهای پزشکی، قطعات یدکی، انواع ماشین آلات، دارو، لوازم بهداشتی و خانگی، سوخت و سیگار تا تسبیح چینی و سجاده‌های چینی» پیش روی می‌گذارد و به اعتراف می‌نشیند: «از لحاظ جغرافیای وقوع جرم نیز می‌توان گفت هیچ نقطه‌ای از عرصه پهناور کشور ما نیست که عرصه فعالیت قاچاقچیان نباشد از مرز حتی خارج از مرز گرفته تا باراندازهای شهری، بازار توزیع کالا و مراکز مصرف عرصه ارتکاب بزه قاچاق کالا است.» کارگزار رژیم با ترفندی فریبکارانه که گویی خود وی و حکومت‌اش کارگزاران فساد و قاچاق و تبه‌کاری نیستند، و این نیروهای «نامری» اند، می‌افزاید: «معاون اجتماعی و پیگیری قوه قضاییه با اشاره به حجم ۲۰ تا ۴۰ میلیارد دلاری قاچاق در اقتصاد ایران می‌گوید: "با توجه به گردش مالی ۸۴ میلیارد دلاری تجارت خارجی کالا طبیعی است که چیزی از اقتصاد ملی باقی نگذارد و تعطیلی ۶۰ درصد واحدهای تولیدی با این چرخه اقتصادی در قاچاق نه تنها دور از انتظار نیست بلکه خوشبینانه است. امروز پولشویی با تمام جرایم منشا در تولیدکنندگان پول‌های کثیف مرتبط است و این در حالی است که هنوز شعبه مجزایی در دادگاه‌های کشور برای رسیدگی به جرایم مرتبط با پولشویی نداریم و پول‌های کثیف بدون مزاحمت و امکان رهگیری تطهیر می‌شود در حالی که پول باید قابل رهگیری باشد و هم در

حاصلخیز و آب و هوای مناسب کشت و کار و دامپروری، برخوردار از چشم اندازهای زیبا و دل‌انگیز، با افزون بر ۲۰ گونه ماده خام کانی و بیش از ۳۰۰ معدن فعال، اما محروم از کارخانه و فابریکی حتی چند صد نفره، با انبوه کارگران و رنجبرانی ستم‌ستیز، در منع طبقاتی زندگی و آسایش. زحمتکشان محروم این اقلیم، همیشه آماج تیر حکومت‌های داخلی و مرکزی و خارجی در تاریخ از آشور و بخت‌النصر تا شاهان و پاشاهان و خمینی و حکومت‌اش، با ویرانی زمین و کشاورزی و دامداری و تولیدات بومی، از هستی ساقط شده، اینک، به دست حکومت اسلامی، با کول‌برانی هزاران هزار نفره با بارهایی سنگین بر دوش خویش و بر اسب و استرو الاغ که هر دم با تک تیراندازان حکومتی بر خاک و خون در می‌غلتنند. کولبران، در آمد و شد از کوه‌ها و دره‌ها و رودها همانند مور، زیر بارهای سنگین و نفس‌بر و جانفرسا. در مرزها، روزانه چندین هزار کول‌بر، روبرو با گذرگاه‌هایی بسته و قرق و مین‌گذاری شده. در چنین شرایطی بود که دولت احمدی‌نژاد با شعارهای عوام‌فریبانه خوداز «سازماندهی معابر مرزی» و «بالا بردن بنیه اشتغال» دم زد و به ورشکستگی و سلب مالکیت کامل از تهری‌دستان روستا و شهر برآمد و هزاران هزار «کارگران مرزی» روانه معابرهای مرگ شدند.

بازارچه‌های مرزی، مریوان، بانه، سقز و «سروآباد» و «سیف» در سقز که همیشه بسته است، ۵ بازارچه. بانه با تنها ۷ هزار کارت کولبری به بیان رسانه‌های حکومتی، که کولبران دو باری می‌توانند کالا وارد کنند که با آنان به سان «قاچاقچی» برخورد می‌شود. و دهها هزار بدون کارت و بیکار و آواره.

می‌گویند ۵ بازارچه موقت که پی‌درپی بسته می‌شوند و با هزاران کولبرانی که همانند مور که نانی برای سفره ندارند. روز ۱۴ دی ماه ۹۵، نعمت‌الله نازپرورده، معاون فرمانداری قصرشیرین از بازگشایی مرز و اینکه هر کول‌بر در هر سفر می‌تواند ۲ میلیون تومان کالا وارد کند سخن گفت.

این همه کول‌بر، کارگران بیکار و اخراجی، بزرگان از زمین رانده شده، لغو مالکیت شده، زنان، پیشه‌وران و تولیدکنندگان خرد و کارگاه‌های کوچک و خانگی به ورشکستگی نشانیده شده، کودکان خردسال، دانش‌آموزان و دانشجویان، هزاران هزار به کولبری روی آورده

در سرزمین نشسته بر دریای نفت و گاز و کوه‌های مس و آهن و طلا، کولبری زخمی است خونین، بر گرده‌ی زمین و زمان و تاریخ. کولبری تنها به کردستان و استان کرمانشاه پایان نمی‌گیرد، در دل بازارها و سراسر روستاها و شهرهای مرزی ایران از کرانه‌های خلیج فارس گرفته تا سیستان و بلوچستان و خراسان و شمال ایران ادامه دارد. کولبران، کارگرانی هستند با پرخطرترین کارها و سنگین‌ترین بارها بر گرده‌ی ستم بران است. کولبری کارگرانی که در بازارها و انبارها و باراندازها در حال جابجایی بار و کالاهای سرمایه‌داران هستند، داغ‌ننگی است بر چهره‌ی زمین. در بازارهای سراسر ایران از قالی و صندوق‌های سنگین گرفته تا عدل‌های پارچه و یخچال و برنج و... همه بارهایی‌اند بردوش کولبران، تا برای سرمایه‌دار و دلال سرمایه، به سرمایه تبدیل شوند. بازارچه‌ها و مناطق ویژه اقتصادی و آزاد در کردستان، کرمانشاه، ایلام، سیستان و بلوچستان، خراسان، آذربایجان شرقی و غربی، مازندران، گلستان، و... از جمله بازارهایی‌اند برای استثمار و ستم و قاچاق کالا. و کولبران تنها، ابزار این جابجایی‌ها هستند. در این میدان‌ها، کولبران از این سوی مرز تا آن سوی و تا بازارها و بازارچه‌ها، بار گران بردوش در حال فرسایش و با مرگ دست به گریبان بوده و پنجه می‌سایند. در مرزها، داستان به گونه‌ای دیگر است، آنانی که از گردنه‌ها و رودها می‌گذرند، پیوسته زیر رگبار مامورین سرمایه، و تیر تک تیراندازان سپاهیان اسلام قرار دارند و نفر به نفر به خاک می‌غلتنند، سکنه می‌کنند و زودرس و از بیم و هراس جان می‌سپارند.

سران حکومت اسلامی بر کردستان و بلوچستان به فلاکت نشانیده شده، نام استان‌های محروم نهاده‌اند. با ستم برانی محروم از ابتدایی‌ترین معنا و رنگ زندگی، و ابتدایی‌ترین حقوق انسانی. این محرومیت‌ها، از آسمان نمی‌بارند، این فاجعه، آیه‌های قرآنی‌اند، که از زمین بر سینه ستم بران فرود می‌آیند و از حکم‌ها و مناسبات طبقاتی فرمان می‌گیرند. این تحریم‌های طبقاتی از استبدادی مضاعف برآمده از مناسبات سرمایه‌داری انگلی و حکومت ایدئولوژیک این مناسبات ضد انسانی است که تحمیل می‌شوند.

گفته می‌شود که کردستان دو و نیم برابر میانگین بارندگی کشور را داراست با زمین‌های

پاسداران، اگر زنده به مقصد رسند، به بهانه‌ی اضافه بر میزان تعیین شده، باید جریمه‌های کمر شکن بپردازند. «علیرضا آشناگر» معاون سیاسی، امنیتی و اجتماعی استانداری کردستان، از گذرگاه‌های کولبری می‌گوید: در قانون اشاره‌ای به کولبری نشده اما دولت برای اینکه به اقتصاد مرزنشینان کشور کمک کند، در بعضی شهرها معابر کولبری ایجاد کرده است... هم‌اکنون ۱۱ هزار خانوار در کردستان دارای



➔ زمان مصرف به منشا پول برسیم. (خبرگزاری صدا و سیما) جمهوری اسلامی ۲۹ اردیبهشت (۹۵)
این پول‌های کثیف، در بانک‌های سپاه و پرداخت سهم بیت و امام و «اولادان پیغمبر»، تمیز و پاک می‌شوند و در چرخه‌ی فساد و تباهی برای حاکمیت و طبقه حاکم، دارایی و فرمانروایی می‌آورند و برای میلیون‌ها تن از کارگران و فرودستان، مرگ و نیستی می‌آفرینند.

دفترچه مرزی هستند. با این همه اعتراف می‌کند که: «مهم‌ترین مشکلات کولبران نداشتن شکل و بضاعت مالی... که سود کالا به جیب تاجران می‌رود و تنها دستمزد حمل بارعاید آنان می‌شود...»: رژیم اسلامی، کولبران را قاچاقچی می‌نامند. کولبری می‌گوید: «به‌عنوان قاچاقچی، کوله‌هایمان توقیف شده و از یک میلیون و ۸۰۰ هزار تومان تا ۵ میلیون تومان به خاطر باری که ارزش آن بیش از ۲ میلیون تومان نیست نیز جریمه شده‌ایم. این درحالی است که برای گرفتن دفترچه مرزی، بارها به مرزبانی مراجعه کرده‌ام، اما می‌گویند چون مسافت روستای شما با نقطه صفر مرزی بیش از ۵ کیلومتر است، شما مرزنشین محسوب نمی‌شوید.»

این تنها گوشه‌ای از فاجعه است. این شمار، اینک افزون به ۱۰۰ هزار نفر رسیده است. گزارش شده است که تنها در مرز شیخ صله هزاران کولبر با بارهای گران بر پشت در آمد و شدند و از این راه، گذران زندگی دارند. بازارچه مرزی کولبری شوشمی در بخش نوسود شهرستان پاوه چندین هزار کولبر در هم می‌لولند. ازدحام آنچنان است که کولبران زیر دست و پا له می‌شوند، با دست و پاهای شکسته. کولبر شوشمی می‌گوید: «ما برای پیدا کردن لقمه‌ای نان حلال قبل از گفتن اذان به مرزها می‌رویم و هر روز دعا می‌کنیم که در کمین نیروهای هنگ مرزی نیافتیم، حال مرزها هم بسته بماند دیگر زندگی برایمان پیش نمی‌رود.» این رنجبر به خبرنگار حکومتی ناچار است که از اذان و دعا بگوید.

سازمانیابی کولبران

در شرایطی که همه روزه هزاران نفر از کولبران با گذرگاه‌های بسته روبرو می‌شوند، در شرایطی که همه روزه در گذرگاه‌های ممنوعه، تک تیراندازان و مسلسلچی‌های سپاه، کولبران را به خاک و خون می‌کشاند، صدها هزار کارگران کولبر در سراسر ایران به ویژه در کردستان و کرمانشاهان راهی جز سازمانیابی و مبارزه در برابر شرایط موجود ندارند. فعالین جنبش کارگری با برخورداری از تجربه‌های سازمانیابی دیگر بخش‌های کارگری، می‌توانند و باید در سازمانیابی کارگران کولبر همراه شوند. تلاش برای برپایی سازمان کولبران، امروزه یک ضرورت مبارزاتی است.

بنا به گزارش رسانه‌های حکومتی «تابستان سال ۹۴ با بخش نامه وزارت کشور، کولبری در برخی مرزها تعطیل شد و بیش از ده هزار نفر که در بازارچه‌های مرزی به فعالیت مشغول بودند و امرار معاش می‌کردند، بیکار شدند و بیکاری این ده هزار نفر موجی از نارضایتی را بوجود آورد.» اگر این راه زندگی، برای کولبران، گلوله و مرگ می‌آورد برای صاحبان کالاها و تجار مرزی «تجارت چمدانی» بسیار سود آور است. رژیم دلان، مدعی است که برای روستاییان مرزی، کارت‌هایی صادر کرده است که دارندگان آنها می‌توانند ماهیانه بین ۵۰ تا ۸۰ دلار کالا وارد کنند. دریافت کارت آسان نیست و بارشوه و هزاران دوندگی امکان پذیر است. برای برخورداری از کارت کالا، فاصله مرزی نباید از ۵ کیلومتر از مرز، افزون‌تر باشد و کولبران روستایی با گذر از پست‌های

سرپاسدار محمدحسن رجبی، فرمانده جانی سپاه بیت المقدس کردستان «دویست میلیارد تومان اعتبار از تهران برای دو شهر کردستان دریافت کرده ایم. وی این «اعتبار» را «جهش بزرگ» می‌نامد. این «اعتبار» برای پرداخت و هزینه مزدوران است و نه محرومیت زدایی، که برای محرومیت مردمان. برای صرف هزینه گلوله برای کولبران، و پرداخت به آدمکشان و تک تیراندازان و آدم فروشان محلی، آنگونه که این فرمانده آدمکشان می‌گوید: برای «نمکی» که گویا مزدوری بوده است از سپاه حکومتیان و ۶۶ خانواده همکار نمکی صرف شده است تا مزدور حکومت باشند.

در بازارچه مرزی شیخ صله در استان کرمانشاه، هم مرز با اقلیم کردستان عراق، روزانه با هزاران کولبر و ایلام و دیگر مناطق مرزی با هزاران کولبر نیز، هم همه برپاست. گفته می‌شود ۳۲۰۰ کوله بر در ۴ گروه ۸۰۰ نفره مرز قصرشیرین (پرویزخان) یکی از گذرگاه‌هاست با بیش از ۱۰۰۰ کامیون روزانه از این مرز و ۵۰۰ کامیون از مرز خسروی بارهای خود را بر دوش کارگران کولبر، آوار می‌کنند. گزارش می‌شود که ۵۴ درصد صادرات غیرنفتی ایران از این مرز می‌گذرد و وارد عراق می‌شود تا روانه دیگر کشورها شود. راه مریوان با روزانه صدها تانکر نفت وارداتی سپاه از اقلیم کردستان عراق، برای تصفیه، جاده مرگ است، با تانکرهایی که با زیر گرفتن خودروها، آتش می‌گیرند و با کشتار همه روزه، فاجعه می‌آفرینند. آمار دقیقی از شمار کولبران در دست نیست. رژیم، شمار کولبران در کردستان را در سال ۱۳۹۳ بیش از ۳۷۰۰۰ نفر گزارش داده است.

سایت تلویزیون کومه له

www.tvkomala.com



سایت کومه له

www.komalah.org



سایت حزب کمونیست ایران

www.cpiran.org



از سایت‌های حزب

کمونیست ایران

و کومه له دیدن

کنید!

چهره های ماندگار: جهان امروز می کوشد در معرفی چهره های جنبش سوسیالیسی به معرفی و فرازهایی از نقش آنها بپردازد. در این شماره درباره یوهان ماست می خوانید:



یوهان ماست و کار و سرمایه‌ی مارکس

یوهان ژوزف «هانس» ماست (Johann "Hans" Most)

۵ (Joseph "Hans" Most) فوریه ۱۸۴۶ در آگسبرگ باورایای آلمان در خانواده‌ای تنگدست و کارگر، زاده شد و در ۱۷ مارس سال ۱۹۰۶ در ایالات سینسیناتی در اوهایوی آمریکا درگذشت. ماست، یک سوسیالیست، نویسنده و آنارشویست آلمانی-آمریکایی شناخته شده و به سوسیالیستی که مفهوم «تبلیغات کردار» (Propaganda of the deed) را به نام خود گردانید، مشهور است. او، دوران کودکی بسیار دشواری داشت. در خردسالی، بیماری مادرش را از پای درآورد. از آن پس، به دست نامادری و آموزگار مدرسه آزار بسیار دید. از همان آغاز، بیزاری از مذهب او را محکوم به شکنجه و آزارهای سختی ساخت. وی، در پایان زندگی یک آنتیست آنارشویست بود و با جدیت یک «بنیادگرای مذهبی»، «بیش از بسیاری از شریعمتداران از کتاب مقدس می‌دانست». در همان کودکی از عفونتی در صورت که نوعی سرطان تشخیص داده شد رنج می‌برد و پزشکان قسمتی از استخوان فک را برداشتند و از همین روی برای همیشه زخمی بر چهره داشت.

در دوازده سالگی با خشونت آموزگار از مدرسه اخراج شد و همین اخراج، برهه‌ی آموزش رسمی و زود گذر ماست را پایان نهاد و او را از همان کودکی به کار اجباری محکوم ساخت. ماست، در یک صحافی کاری یافت و از بامداد تا دیر هنگام، به کار صفحه بندی کتاب می‌پرداخت. ماست، بعدها این برهه را بردگی نامید. او در سن ۱۷ سالگی به یک صحاف چیره دست تبدیل شده بود و از این شهر به آن شهر و از این شغل به آن شغل روزگار گذرانید. از سال ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۸ در بیش از ۵۰ شهر و ۶ کشور آواره کار بود و به کار پرداخت. در شهر وین، پایتخت اتریش، از کار اخراج شد و به جرم سازماندهی اعتصاب کارگری، در لیست سیاه قرار گرفت. با استخدام نشدن در تخصصی که داشت، به جعبه سازی سیگار، کلاه و کبریت که در خیابان‌ها به دستفروشی آنها می‌پرداخت، روی آورد. سرانجام به بهانه نداشتن اجازه فروشندگی از این کار نیز بازداشته

شد.

در دهه‌ی ۱۸۶۰، ماست با جنبش سیاسی سوسیالیسم بین‌الملل در آلمان و اتریش و با اندیشه‌های مارکس و انگلس همراه شد. او با آمیختن این بینش، با دیدگاه غیرکارگری فردیناند لاسال، طرحی مبهم برای جامعه‌ای برابر یافت. با این همه به یکی از پشتیبانان استوار جنبش کارگری روزگار خود فروئیید و به انترناسیونال اول پیوست. ماست، سردبیر روزنامه‌های سوسیالیستی «چمنیتز» [Chemnitz] و «وین» که هر دو به وسیله مقامات حکومتی سرکوب شدند و نیز روزنامه «برلینر فرای» (روزنامه آزاد برلین) را سازماندهی کرد. ماست در این برهه، یک انقلابی سوسیالیست پر شور و فداکاری بود که هم‌زمان با ویلهلم لیکنشت در سال ۱۸۶۹ در سخنرانی اعلام کرده بود «سوسیالیسم در حکومت کنونی واقعیت نمی‌پذیرد، سوسیالیسم بایستی حکومت کنونی را سرنگون سازد».

ماست، بنا به درخواست «لیکنشت» در سال ۱۸۷۳، فشرده‌ای از کتاب کاپیتال مارکس را به ضرورت فهم نقد اقتصاد سیاسی مارکس، به نام «کار و سرمایه» را فراهم آورد. مارکس و فردریک انگلس، برای دومین بازچاپ آن، به ویرایش کتاب ماست پرداختند. در سال ۱۸۷۴ به نمایندگی حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان، به رایشتاگ (پارلمان) آلمان راه یافت و تا سال ۱۸۷۸ نماینده پارلمان بود.

از آن پس، بارها و بی دربی به جرم حمله به میهن پرستی، مذهب رسمی، و اخلاقیات و به ویژه به خاطر دفتر «انجیل تروریسم» وی که سروده‌های انقلابی و تهییجی در آن سروده بود بازداشت شد. برخی از تجربیات زندان در اثری به نام «باستیل در پلوتزنسی»: برگ‌هایی از یادداشت‌های زندان (زندان خوفناک در برلین Plötzensee Prison) از سال ۱۸۷۶ به یادگار مانده است. در زندان با نوشته‌های «دورینگ» آشنا شد و سخت شیفته وی شد. از این روی، مارکس و انگلس به سختی از وی خشمگین شدند. به ویژه آنگاه که ماست خواندن آثار دورینگ را به همه سوسیال دمکراتها پیشنهاد می‌کرد. در کنگره «گوتا» در برابر دیدگاه و نقد

مارکس و انگلس از دورینگ دفاع کرد. پس از دست زدن به اقداماتی قهر آمیز، از جمله انفجار بمب، به سان تاکتیکی برای فراهم آوردن شرایطی انقلابی، ماست به دستور دولت به تبعید فرستاده شد. ابتدا به فرانسه فرستاده شد ولی به اجبار در سال ۱۸۷۸ باید آنجا را نیز ترک می‌کرد، پس در لندن مسکن گزید. در ۴ ژانویه ۱۸۷۹ در لندن بود که روزنامه آزادی (Freiheit) را بینان نهاد و علیه پارلمنتاریسم و راست روی سوسیال دمکرات‌ها قلم زد. در این هنگام به تجربه، خود قانع شده بود که پارلمنتاریسم را باید مردود دانست. و با برداشت آنارشویسم، محو حکومت را تبلیغ می‌کرد و از همین روی، در سال ۱۸۸۰ اخراج وی از حزب سوسیال دمکرات آلمان را در پی داشت. در ژوئن ۱۸۸۱، ماست، روزنامه آزادی (Freiheit) را بار دیگر به راه انداخت و از ترور «آلکساندر دوم» تزار روسیه پشتیبانی کرد. به این سبب، در بریتانیا به مدت ۱۸ ماه زندانی شد. در این شماره چنین نوشته بود: «از آنچه که می‌توان شکایت داشت، اصطلاح «قتل جباران» درست نیست می‌باشد! هرگاه یکی از این خوکهای تاجدار از پای در آید به زودی کسی پیدا نخواهد شد که ادای پادشاهی در آورد...»

ماست پس از ۱۸ ماه، با آزادی از زندان با شنیدن گزارش‌های گسترش اعتصاب‌های کارگری در آمریکا، در سال ۱۸۸۲ راهی آن دیار شد. و به محض ورود در میان کارگران مهاجر آلمانی به آرتیاسیون پرداخت. در میان هم‌زمان او، «آگوست سپایس» آنارشویست بود که به اتهام انفجار بمب میدان «های مارکت» به دار آویخته شد. پلیس در سال ۱۸۸۴ در میز «آگوست سپایس» نامه‌ای از ماست یافته بود که در آن وعده‌ی فرستادن «دارو» - نام رمزی برای دینامیت - داده شده بود. در نیویورک به نشر دوباره «فرای‌هایت» پرداخت و در سال ۱۸۸۶ و ۱۸۸۷ و ۱۹۰۲ بارها دستگیر و زندانی شد.

ماست، به شدت با اتحادیه‌گرای‌های صنفی و گرایش‌های اکونومیستی و رفرمیستی مخالف بود و برای سازمانیابی انقلابی



در انگلیس.

«... سالها جنبش طبقه کارگر انگلیس با نافرمانی در دایره محدود اعتصاب‌ها، برای دستمزد بیشتر و ساعت کار کمتر نه به عنوان اقدامی گذرا، نه به سان وسیله‌ای برای ترویج و سازماندهی، بلکه در مجموع به صورت هدف نهایی دور زده است. اتحادیه‌های کارگری، حتی از نظر اصولی، هرفعالیت سیاسی، هرگونه شرکت در فعالیت علنی طبقه کارگر به سان یک طبقه را بنا اساسنامه‌های خود، نفی می‌کنند. کارگران از دید سیاسی به محافظه کار و لیبرال رادیکال، یعنی حامیان کابینه گلاستون و کابینه دیزراییلی [هر دو به ترتیب رهبری حزب لیبرال و محافظه کار در دوره ویکتوریایی بوده‌اند] تبدیل شده‌اند. بنابراین تا آنجا که به اعتصاب‌ها مربوط می‌شود، چه پیروز شوند و چه شکست بخورند، نمی‌توان گفت که جنبش کارگری، حتی یک گام هم به پیش خواهند برد. بزرگ جلوه دادن این اعتصاب‌ها که بیشتر، آگاهانه به دست خود سرمایه‌داران در خلال سالهای رکود تجارت به راه افتاده‌اند تا بهانه‌ای برای تعطیلی کارخانه‌ها و بنگاه‌های خود داشته باشند، اعتصاب‌هایی که در آنها جنبش طبقه کارگر کوچکترین پیشرفتی نمی‌کند و آنها را به سان مبارزاتی با اهمیت جهانی برداشت کردن، کاری که «فرای‌هایت» [روزنامه یوهان موست در آلمان] به نظر من صرفاً زیان آور است. هیچ کوششی نباید برای پوشاندن این واقعیت صورت گیرد که در شرایط کنونی هیچ جنبش واقعی کارگری به معنی قاره‌ای کلمه در اینجا [انگلستان] وجود ندارد و من معتقدم اگر شما گزارشی در باره فعالیت‌های اتحادیه‌های کارگری در اینجا دریافت نکنید، چیز زیادی از دست نخواهید داد.

برخی از آثار

سرودهای کارگری ۱۸۷۳

سرمایه و کار ۱۸۷۳ و ویای دوم ۱۸۷۶

کمون پاریس در برابر دادگاه برلین ۱۸۷۵

باستیل در پلوتونسی، برگ‌هایی از یادداشت‌های

زندان من ۱۸۷۶

خرده بورژوازی و سوسیال دموکراسی: هشدار

به بازرگانان خرد. ۱۸۷۶

نظم صنعتی امپرتوری آلمان ۱۸۷۶.

چرا من یک کمونیست هستم! ۱۸۹۰

خاطرات، در چهار مجلد، تجربیات، کشفیات،

و اندیشه‌ها ۱۹۰۷-۱۹۰۳



کارخانه هومستد، هنری کلی فریک ترور شد. در این برهه، میان آنارشئیست‌ها، جدایی رخ نمود. برکمن و گلدمن به زودی در پی انتقادهای سرسختانه‌ی موست، سرخورده شدند. در فری‌هایت، بیشترین حمله به گلدمن و برکمن دلالت بر اقدام برکمن تحریک همدردی برای فریک بود.

گلدمن از موست خواست که کنایه‌هایش را به اثبات برساند. موست، واکنشی نشان نداد. گلدمن، در یک سخنرانی با او روبرو شد و زمانی که موست با او سخن نگفت، گلدمن، شلاق اسبرانی، روبرویش تکان داد و فریاد زد: تو باید اتهام علیه آلکساندر برکمن را ثابت کنی! و موست تنها زیر لب زمزمه کرد «زن هیستریک». گلدمن دو سه ضربه شلاق به صورت و گردنش کوبید، و سپس دسته شلاق را روی زانوهای خود خرد کرد و تکه‌های آنرا به سوی موست پرتاب کرد. گلدمن، بعدها از این عمل خود در برابر یک دوست با این بیان پوزش خواست که: «در سن ۲۳ سالگی فرد را دلیلی نیست».

سرانجام، در اوهایو سین‌سیناتی در یک سخنرانی بود که موست بیمار شد. تشخیص بیماری، تب سرخ بود، از دست پزشکان کمکی بر نیامد، و چند روز بعد موست در ۱۷ مارس سال ۱۹۰۶ دیده برهم نهاد.

و دهها نوشتارهای دیگر. بخشی از نامه‌ی انگلس به برنشتاین، زوریخ-ژوین ۱۸۷۹ در مورد شیوه برخورد به نشریه موست «فرای‌هایت» به اعتصابات کارگری

کارگران در آمریکا می‌کوشید. از سازمان‌یابی اتحادیه بین‌المللی زحمتکشان خلقی، در سال ۱۸۸۳ در شیکاگو به دست او، باید به نیکی یاد کرد. آخرین بازداشت دوماهی موست، به سبب انتشار نوشته‌ای بود که از ترور رئیس جمهور آمریکا، «مک‌کینلی» پشتیبانی شده بود. موست، نوشته بود که کشتن یک حکمران، جرم نیست. «مک‌کینلی» بیست و پنجمین رئیس جمهور آمریکا بود که در سال ۱۹۰۱ به دست «لئون فرانک چولگوز» (Leon Frank Czolgosz) یک کارگر پولاد، آنارشئیست لهستانی-آمریکایی به ضرب گلوله به قتل رسید. با ترور مک‌کینلی، «تئودور روزولت» به قدرت رسید. هنگام بسته شدن لئون فرانک به صندلی برقی برای انتقام، آخرین سخنان وی چنین بود: «من از کشتن یک رئیس جمهور متأسف نیستم، او دشمن انسان‌های والا بود، دشمن انسان‌های خوب کارگر، من از این جرم، متأسف نیستم». موست گفت: «آنچه بیش از همه چیز در آمریکا به چشم می‌آید: کشتی نیرو گرفته‌ای است از فساد و نفرت. موست در آغاز، نوعی سوسیو-آنارشسیم سنتی را نمایندگی می‌کرد، سپس به آنارکو-کمونیسم روی آورد. آنارشسیم موست، بر ایده‌های دو بُنی استوار بود: نخست، برای او، آنارشسیم ضرورتی بود نه تنها برای پایان دهی به موضوع حکومت، بل که برای بنیانگذاری نهادهای اجتماعی شناخته شده‌ای به جای مالکیت خصوصی و بازار آزاد روی کرد داشت. دوم، به دید موست، روشنفکر آنارشئیست بایستی خود را به آنگونه که وی و بسیاری دیگر از آنارشئیست‌های آنروزها می‌نامیدند با «تبلیغ عمل» برای برانگیختن توده‌ها و جاری شدن خلق به سوی شوق انقلابی به اقدامات قهرآمیز بپردازد. موست بیشتر برای مفهوم «تبلیغ عمل» (آنتانت) مشهور است. «سیستم موجود به وسیله محو نماد آن با سرنگونی فوری و رادیکال، و با کشتار دستجمعی دشمنان خلق، بایستی در دستور کار قرار گیرد». موست بیشتر برای نشر دفتری زیر نام: دانش ابزار انقلابی در باره چگونگی ساختن بمب با نام مستعار «دیناموست» در سال ۱۸۸۵ شناخته شده است. همانند ناطقی زبردست، موست این ایده‌ها را در آمریکا، با آمیخته‌ای از آموزش‌های مارکس و آنارشسیم در حلقه‌های مخفی در جذب بسیاری تبلیغ می‌کرد. در میان آنان افراد سرشناسی مانند «اما گلدمن»، و «آلکساندر برکمن» دیده می‌شدند و با الهام از تئوری‌های «آنتانت» موست در ۱۸۹۲ بود که «اما گلدمن» و «آلکساندر بکمن»، در واکنش به مرگ کارگران در اعتصاب هومستد (Homestead)، مدیر

پرسش

(جهان امروز جواب می دهد:)



در این صفحه ویژه "جهان امروز" به پرسش خوانندگان نشریه می دهد. شما خوانندگان گرامی، می توانید پرسش های خود را به آدرس نشریه بفرستید. کوشش ما بر آن خواهد بود تا آنجا که مقدور است، پاسخگوی پرسش های شما باشیم.

آیا انقلاب سوسیالیستی در کشورهای پیرامونی مانند ایران امکان پذیر است یا باید، ابتدا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری رخ دهد؟

برای پاسخ به این پرسش، به تاریخ انقلاب کارگری کمون پاریس ۱۸۷۱ و اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه می نگریم. با نگرش دیالکتیکی و ماتریالیستی به تاریخ و مناسبات تاریخی، انقلاب، موضوعی ارادی یا قراردادی نیست. انقلاب، روندی است جاری در تاریخ که معنای خود را در مبارزه طبقاتی می یابد. انقلاب به طبقه اصلی دگرگون خواه یا آنتی تز (برابرنهاد)، به آگاهی و شناخت طبقاتی و به سازمانیافتگی این طبقه، یعنی سه عنصر اصلی انقلاب و پیروزی آن بستگی دارد. پرسش، اینجاست که آیا طبقه کارگر ایران، به عنوان طبقه اصلی فرارونده، در برابر «تز» یعنی طبقه سرمایه دار، باید «سنتز» یعنی رفع و نفی «تز» و دگرگونی از مناسبات و حاکمیت سیاسی سرمایه داری عبور کند و به سوی سوسیالیسم فرارود یا نه؟ و آیا باید چشم انتظار انقلاب کارگری در اروپا و دیگر کشورهای مرکزی سرمایه بماند! در هزاره سوم میلادی، دیوار چینی بین کشورها و مبادله و تداخل و ترکیب و جریان سرمایه ها نیست. رودخانه های جهانگیر بورسها و سرمایه مالی و صنعتی، مهر سرمایه بر خود دارند، اما مهر سرمایه دارهای هر لحظه بر آنها هزاران بار در شبانه روز عوض می شود. از این روی سرمایه، یک مقوله جهانی است و هرگوشه جهان، سرزمینی از آن. ما با طبقه جهانی سرمایه دار و طبقه کارگر جهانی روبرو هستیم.

ما در شرایط و موقعیت تاریخی و جغرافیای سیاسی خویش، در ایران نیز، باید که نقش انقلابی خود را در امر انقلاب سوسیالیستی به جا آوریم. طبقه کارگر ایران، بخشی از طبقه کارگر جهانی است. ایران یا کشورهای همانند ایران، می توانند همانند روسیه ۱۹۱۷، حقله سست زنجیره سرمایه داری باشند. طبقه کارگر ایران، با سرنگونی انقلابی حکومت اسلامی،

به شش ماه مشغولیت کاری زمانی که تمرین و گفتگو در میان نباشد برایم ناشدنی است که موفق به انجام این کار بشوم. این چنین است وضعیت من در باره «تفاوت های ما». دستنوشته های مارکس که به منشی دیکته می کنم، تمام روز وقتم را می گیرد و شب ها، دیدارهایی دارم که دیگر، فرصت این کار برایم نمی ماند. درگیری های بسیاری است که باید انجام دهم و اشخاصی که باید با آنها ارتباط بگیرم و سرانجام ترجمه های بسیاری از خودم (ایتالیایی، دانمارکی و غیره) که از من خواسته شده بازخوانی کنم و بازخوانی آنها، هم زمان نه آسان است و نه زائد.

تمام این وقفه ها، مانع آن می شوند که از صفحه ی ۶۰ کتاب «تفاوت های ما» فراتر روم. اگر سه روز وقت داشتم، کتاب را تمام می کردم و دانش نام نیز در باره زبان روسی تکمیل می شد. به هر روی، تا همین جا که خواننده ام کافی است تا بتوانم کم و بیش در باره پرسش شما پاسخی بدهم.

نخست تکرار می کنم که افتخار دارم که حزبی در میان جوانان روسیه که به روشنی و بدون ابهام اندیشه های بزرگ اقتصادی و سیاسی مارکس را پذیرفته اند و به طور قطع از هرگونه آثارشیسیم و هرگونه سنت های آنارشستی و رعیت گرایی پیشینیان بریده اند، به وجود آمده است. مارکس نیز اگر تا به امروز زنده می بود، به نوبه ی خود این افتخار را به زبان می آورد. این خود، امتیازی بزرگ و اهمیت عظیمی در پیشرفت انقلاب روسیه دارد که این تاکتیک ها را کشف کند و تئوری شرایط سیاسی و اقتصادی را در این سرزمین به کار برد و به پرسش گیرد. اما، برای این کار بایستی شرایط را فهمید. من خود متوجه هستم که در مورد شرایط روسیه بسیار کم می دانم و خویش را سزاوار داوری در جزئیات و تاکتیک های مورد نیاز این شرایط و لحظه ی کنونی بدانم. از این گذشته، تاریخ درونی و پنهانی حزب انقلابی روسیه، به ویژه مربوط به سالهای اخیر برایم ناشناخته مانده است. دوستانم در میان «نارودنولتسی» ها،

هرگز در این باره سخنی نگفته اند و

انقلاب سیاسی را باید به انقلاب اجتماعی تداوم دهد. طبقه کارگر، بی درنگ به سازماندهی اقدامات سوسیالیستی و برقراری سوسیالیسم می پردازد. وظیفه منطقه ای و انترناسیونالیستی ما حکم می کند که انقلاب در ایران را پیشتر از نیرو بخشیم. در این باره می توان و باید بیشتر و بیشتر گفتگو کرد. در این مجال کوتاه، خوانندگان را به نگاهی به نامه ای از انگلس به ورا زاسولویچ فرامی خوانیم. ورا با ارسال کتابی از پلخانف، زیر عنوان «تفاوت های ما» از انگلس نظر خواهی کرده بود.

پلخانف در این کتاب، تفاوت های خود را با «نارودنیک ها» شرح داده بود. و در برابر تروریسم خلقیون (نارودنیک ها) ایستاد و نوشت که گروه کوچک روشنفکران انقلابی، توانایی برقراری سوسیالیسم در کشور استبدادی و عقب افتاده روسیه را ندارند. بنابراین، تنها راه پیروزی سوسیالیسم، گسترش سرمایه داری و «روابط دمکراتیک» است که از درون این مناسبات، پروتاریا رشد کرده و انقلاب را به پیش می برد. بنابراین پوپولیسم نارودنیک ها ارتجاعی است و نمی تواند از رشد و انکشاف سرمایه داری و طبقه کارگر جلوگیری کند. «دوستان خلق کیانند» نوشته لنین، از کتاب «تفاوت ما» اثر پلخانف، الهام گرفته است.

نامه انگلس به «ورا زاسولویچ» (۱)

نشر یافته در انتشارات انترناسیونال ۱۹۴۲ (ترجمه از انگلیسی، برای جهان امروز/ زیر نوشت ها و داخل [] از مترجم این نامه - ع. منصوران)

لندن ۲۳ آوریل ۱۸۸۵

شهروند عزیز

از من در مورد نظرم در باره کتاب «تفاوت های ما» (Nashi roznglassiva)) نوشته ی پلخانف (۱) پرسیده اید.

برای پاسخگویی به این پرسش باید آن کتاب را بخوانم. به راحتی می توانم یک هفته به آن پردازم و از عهده این کار هم برآیم. می توانم ظرف یک هفته روسی بخوانم، اما با توجه

و پس از انشعاب در حزب، او به منشویک‌ها پیوست، اما خواهان اتحاد بین دو حزب بود. پلخانف باور داشت که جوامع بشری به ویژه جامعه روسیه برای تحقق سوسیالیسم، هنوز «نارس» بوده و سرمایه‌داری باید ابتدا رشد کند تا سوسیالیسم ممکن گردد.

۳) اشاره انگلس می‌تواند به انقلاب سال ۱۷۸۹ در فرانسه باشد که استبداد پادشاهی را برانداخت. و نیز به ادامه مبارزات رعیت‌ها و تهی‌دستان روستا بود که در سال ۱۷۷۳ آغاز شد. شورشیان با الهام از قزاقی به نام پوگاچف که فریاد زده بود اربابان را دار بزنید! پیش از آنکه به شکلی بیرحمانه سرکوب شوند، تهدید کرده بودند که مسکو را تصرف خواهند نمود. کاترین (کبیر) دستور داد تا پوگاچف را اعدام نموده و بدنش را در میدان سرخ شقه کردند، اما اندیشه انقلابی تا سال ۱۷۸۹ با دستاوردهای

مهمی ادامه یافت. باتحکیم نسبی حکومت تزارها، در سال ۱۸۱۳ سرکوب‌ها شدت یافت

۴) لویی آگوست بلانکی (زاده ۸ فوریه ۱۸۰۵ - درگذشته ۱ ژانویه ۱۸۸۱) فعال سیاسی فرانسوی بود. و برآن بود که با گروهی کوچک و فشرده و جان‌برکف انقلابی می‌توان قدرت سرمایه‌داری را سرنگون ساخت. بلانکی در استفاده از راه‌های قهرآمیز برای رسیدن به این هدف، در تمام عمر خود با تمام دولت‌های فرانسه سر جنگ داشته باشد و نیمی از عمر خود را در زندان گذرانید. در انقلاب کارگری و کمون پاریس ۱۸۷۱ در زندان بود اما رهبری سیاسی و اندیشه‌مندی این انقلاب را در دست داشت.

۵) اتو ادوارد لئوپولد فون بیسمارک (زاده ۱ آوریل ۱۸۱۵، شونهاوزن (زاکسن-آنهالت) - درگذشته ۳۰ ژوئیه ۱۸۹۸، فریدریشسروه در نزدیکی هامبورگ)، نخستین صدراعظم در تاریخ آلمان.

۶) ویلیام اوارت گلدستون، رهبر حزب لیبرال بریتانیا، و از نخست وزیران دوره ویکتوریا بود در سالهای ۱۸۰۰ بود جنگ واترلو از نبردهای معروف این دوره است.

نامه‌دیگری در بخشی انگلس به ورا می‌نویسد نظر من این است که تئوری تاریخی مارکس شرط بنیادین هر نوع تاکتیک انقلابی استوار و پیگیر است. برای یافتن این تاکتیک، فقط باید این تئوری را بنا به شرایط اقتصادی و سیاسی به کار برد.

لندن ۲۳ آوریل ۱۸۸۵

آیا اینکه، این انفجار، زیر این درفش یا آن درفش رخ می‌دهد، برایم چندان تفاوتی ندارد. اگر این یک توطئه درباری می‌بود، همین فردا به یک باره، جارو می‌شد.

در آنجایی که عناصر انقلابی به آن تراکم و انباشتگی رسیده‌اند، آنجا که شرایط اقتصادی توده‌های انبوه مردم کفاف روزانه‌اشان را نمی‌دهد، آنجا که هرگام پیشرفت اجتماعی، از کمون‌های ابتدایی، تا صنعت و درجه عظیم مالی نمایانگر است، و در آنجا که تمامی این تناقضات به وسیله‌ی یک استبداد بی سابقه، به صورت خشن درهم تنیده شده‌اند، استبدادی که بیشتر و بیشتر برای جوانان که ارزش‌های سراسری و روشن‌گرانه آنان را متحد ساخته، غیر قابل تحمل گردیده است. سال ۱۷۸۹ باردیگر فرا رسیده است و سال ۱۷۹۳ دیگر در پیش روی آن نخواهد بود.

اینک باید به شما بدورد بگویم و شهروند عزیز. ساعت دو و نیم از نیمه شب گذشته است و فردا پیش از آنکه نامه را پست کنم وقتی برایم نمی‌ماند که چیزی به نامه بیافزایم. اگر می‌خواهی برایم به روسی بنویس اما لطفن فراموش نکن که دستخط روسی چیزی نیست که هر روز می‌خوانم.

لندن، ۱۸۸۵

مخلص شما

ف. انگلس

ف. انگلس) نارودنیست‌ها نیروهای روشنفکری بودند که گروهی به نام خلقی‌ها و «زمین و آزادی» را سازمان داده و به مبارزه چریکی روی آوردند. آنان سوسیالیسم را از راه جنبش دهقانان فقیر امکان پذیر می‌دانستند و به عملیات چریکی و فردی و قهرمانانه باور داشتند. وروا زاسولچ و پلخانف و برادر لنین به اتهام شرکت در سؤقصه به تزار بازداشت و به دار آویخته شد) در آغاز از این گروه بودند.

۱) ورا ایوانوفنا زاسولچ (زاده ۲۷ ژوئیه ۱۸۴۹ - ۸ مه ۱۹۱۹) زن انقلابی روس، از بنیان‌گذاران "گروه آزادی کارگر" (به همراه پلخانف) بود که در ۱۸۸۳ در سوئیس تأسیس شد. به سفارش همین گروه بود که او بسیاری از آثار مارکس (از جمله مانیفست کمونیست) را به روسی ترجمه کرد و با مارکس و انگلس نامه‌نگاری‌هایی به پیش برد. و مارکس و انگلس در مقدمه مانیفست از او به عنوان "ورا زاسولچ قهرمان" یاد می‌کنند.

۲) گئورگی والتینوویچ پلخانف (زاده ۱۸۵۶ - درگذشته ۱۹۱۸) بنیان‌گذار آزادی کارگر، و جنبش سوسیالیستی و همچنین از بنیان‌گذاران حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود

این خود عنصری اساسی برای ابراز عقیده به شمار می‌آید. آنچه درباره شرایط روسیه می‌دانم و باور دارم، مرا به این بینش وادار می‌کند که روس‌ها به ۱۷۸۹ خود نزدیک می‌شوند (۲). انقلاب بایستی در یک زمان معین غرش کند. زیرا ممکن است هرآینه در آنجا انقلاب شود. در شرایط کنونی، کشور همانند یک مین، آماده‌ی انفجار است تا با یک جرقه منفجر شود. به ویژه در ۱۳ مارس، برای انبوهی از مردم چنین وضعیت استثنایی موجود می‌باشد، با فشاری کوچک به تمامی سیستم (با استعاره‌ای از پلخانف) که در یک بی‌ثباتی شدید، به بیانی دیگر، در یک ورای شرایط ناپایداری شدید به سر می‌برد، و با اقدامی، نیروهای نه چندان عظیم غیرقابل کنترلی را آزاد ساخته و انقلاب را به پیش می‌رانند و سیستم فرو می‌ریزد.

بنابراین اگر نظریه «بلانکی» (۳) کمی مشروعیت وجودی داشته باشد، ایده‌ی سرنگونی سیستم به وسیله‌ی اقدام توطئه‌گرانه کوچک یعنی به یقین، در پترزبورگ آنگاه که جرقه به باروت زده شود، یعنی زمانی که نیروها آزاد شده باشند و انرژی سراسری از قوه به فعل درآمده باشند به صورت انرژی جنبشی (تصویر دلخواه دیگر پلخانف و نمونه خوب آن) با جرقه به مین، توده‌ها، با انفجاری جاری خواهند شد که هزاران برابر نیرومندتر از خود آنها خواهد بود و به نام نیروی اقتصادی و حتمیت مقاومت به هر روزنه‌ای که بتواند نفوذ خواهد کرد.

می‌توان چنین پنداشت که مردم، بر این باور هستند که قدرت را به چنگ آورند و این چه عیبی دارد؟ آنان آنچه را تدارک می‌بینند، به‌سان روزنه‌ای است، ایجاد شده در یک سد. جریان آب با ذهنیت‌های خویش راه را می‌گشاید و سد را از جای می‌روبد. اما اگر از روی تصادف، این ذهنیات، نیرویی فوق‌العاده به آن بخشاید، چرا باید گله‌مند بود؟ مردمانی که به آن بالندگی رسیده‌اند که یک انقلاب را به پیش ببرند، همیشه روزی دیده‌اند که درباره آنچه که انجام داده‌اند، در روز نخست، ایده‌ای [مشخص] نداشته‌اند، یعنی انقلابی که انجام شده، شباهتی به آنچه که می‌خواستند نداشتند است. به بیان هگل در ظهور تاریخ، این طنزی است که شمار کمی از شخصیت‌های انقلابی را از آن گریزی نیست.

به «بیسمارک» (۴) بنگر که انقلابی علیه خواست خویش داشت و به «گلدستون» (۵) که خروش وی در برابر مرید خویش، تزار پایان یافت. برای من مهمترین نکته آن است که باید، تنشی به روسیه داد، تا انقلاب رخ دهد. آیا اینکه، این بخش یا آن بخش علامت را می‌دهد،



جهان امروز



نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یکبار منتشر می شود!

سردبیر: هلمت احمدیان

زیر نظر هیئت تحریریه

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

halmatean@hotmail.com

* جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.

* استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.

* مسئولیت مطالب جهان- نشریه است.

* جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.

* مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

h.faalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

۰۰۴۵۹۷۵۲۱۵۵۱

۰۰۴۶۷۳۷۲۷۶۷۶۹

۰۰۴۶۸۷۱۰۸۵۲۵

تماس با کمیته تشکیلات
takesh.komalah@gmail.com

اعلامیه شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست: صدای اعتراض کارگران باشیم!

طبقه می توانند به شکل موثر در برابر تهاجم بیرحمانه سرمایه داران و دولت مدافع آن ها به مقاومت پرداخته و در پیکارهای پیش رو به موفقیت دست یابند. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست همه نیروهای متعهد به حقوق طبقه کارگر را به اعتراض و کارزار وسیع و هماهنگ علیه پایداری شدن حقوق ابتدائی کارگران و توده میلیونی کار و زحمت فرامی خواند. نگذاریم مقاومت کارگران کشت و صنعت مهاباد درهم بشکند. بهر شکل ممکن و موثر از اعتراضات و مطالبات کارگران این کارگران حمایت کنیم و صدای آنان باشیم.

چاره کارگران و رنجبران اتحاد و تشکیلات است
پیش به سوی ایجاد تشکل های سراسری کارگری
سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم

یکشنبه ۲۶ دی ۱۳۹۵، ۱۵ ژانویه ۲۰۱۷

اسامی نیروهای امضاءکننده

- ۱- اتحاد چپ ایرانیان در خارج کشور
- ۲- اتحاد چپ سوسیالیستی ایرانیان
- ۳- کانون اندیشه کپنهاگ - دانمارک
- ۴- حزب کمونیست ایران
- ۵- سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
- ۶- سازمان راه کارگر
- ۷- سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)
- ۸- شورای حمایت از مبارزات آزادیخواهانه مردم ایران- استکهلم
- ۹- شورای فعالین سوسیالیست هامبورگ
- ۱۰- کمیته خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت)
- ۱۱- کانون همبستگی با کارگران ایران- گوتنبرگ
- ۱۲- کمیته حمایت از مبارزات جنبش کارگری ایران- دانمارک
- ۱۳- کمیته حمایت از مبارزات کارگران ایران- فنلاند
- ۱۴- نهاد همبستگی با جنبش کارگری ایران - غرب آلمان
- ۱۵- هسته اقلیت

تجمع اعتراضی کارگران کشت و صنعت مهاباد به نمادی از رنج و مصیبت های دهها هزار کارگری در سراسر کشور تبدیل شده است که زیر شلاق حاکمیت سرمایه اسلامی به تحمل رژیم و گرسنگی محکوم شده اند. این کارگران بیش از شانزده ماه است که دستمزدی دریافت نکرده اند. کارگران از ۱۲ آذر ماه گذشته در هوای سرد و یخبندان مهاباد با برافراختن چادرهایی اقدام به تجمع کردند. در این مدت جمعی از کارگران اعتصابی در اثر شدت سرما مریض شدند. بعد از ۳۷ روز نیروی انتظامی با حکم قضایی کارگران را وادار کرد چادرهايشان را جمع کنند تا شاید از این طریق فشار بیرحم سرما ناچارشان کند که به تحصن خود پایان دهند، درست مانند گرگی که در بوران دشتی یخ زده انتظار از پا افتادن طعمه را می کشد.

کارگران اعلام کردند که همچنان در سرمای کشنده، حتی بدون چادر به تحصن ادامه می دهند. در این مدت هیچ یک از مقامات محلی و استانی کوچک ترین توجهی به خواست این کارگران نکرده اند. آنها علاوه بر این زیر آوار خبرها و رویدادهای جدید، به حاشیه خبرها رانده شده اند، بی آنکه صدایی از خود داشته باشند و قادر باشند دست کم رنج و مصیبتی را که در آن گرفتار آمده اند رسانه ای کنند و از این طریق حمایتی برانگیزند و فشاری بر کارفرمایان و دولت و مقامات مسوول بگذارند تا دستمزد معوقه شان را دریافت کنند و مشکل دفترچه های تمدید نشده بیمه شان را حل کنند.

درهم شکستن مقاومت کارگران واحدهای تولیدی بحران زده و دارای مشکل دستمزد معوقه، در دوره ای از رویارویی های فرسایشی، از طریق طرح وعده های دروغ، وقت کشی، ضرب و شتم و بازداشت نمایندگان و سخنگویان معترضان، جلوگیری از تجمع و تحصن، جایگزین کردن علل الحسابه به جای پرداخت دستمزد معوقه با هدف ادامه بهره کشی تقریباً رایگان تا لحظه ورشکستگی کامل واحد، به راهکارهای اصلی کارفرمایان، سرمایه داران و حاکمیت تاریخ اندیشی و سرمایه تبدیل شده است. کارگران تنها از طریق اتحاد و تشکل سراسری صفوف خود وهمبستگی و همیشگی متقابل همه بخش های

آدرس های حزب کمونیست ایران و کومه له

نمابندگی کومه له در خارج کشور

K.K. P.O.Box75026
750 26 Uppsala - Sweden
Fax: 004686030981

representation@komalah.org
Tel: 0046 8 6030981

کمیته خارج کشور

0046-707 254 016
kkh@cpiran.org

دبیرخانه حزب کمونیست ایران

C.D.C.R.I. Box 2018
127 02 Skärholmen
SWEDEN
cpi@cpiran.org